



نرم نرمک میرسد اینک بهار خوش به حال روزگار ... (فریدون مشیری)

تثبیت دستمزد کارگران زیر خط فقر را محکوم و از مبارزات کارگران
برای افزایش واقعی دستمزد حمایت می کنیم!

صفحه ۲



در این شماره می خوانید:

- ۳ صفحه - اروپا به راه آمریکای ترامپ می رود؟
- صفحه ۴ - پیکار زنان علیه تبعیض و نابرابری به رغم همه موانع ادامه دارد
- صفحه ۵ - ذات گرایی پراگماتیست جمهوری اسلامی
- صفحه ۷ - تجمعات معلمان: همبستگی با محرومان، دفاع از حقوق مدنی
- صفحه ۸ - توسعه اقتصادی و اجتماعی با حکومت و حکمرانی دیکتاتوری
میسر نیست!
- صفحه ۱۱ - به یاد نیک ماسیس عزیز خانیان
- صفحه ۱۲ - به احترام مبارز نامدار ویدا حاجبی تبریزی
- صفحه ۱۳ - چه کسی خط قرمزها را تعیین کند؟
- صفحه ۱۴ - مستاجرخانه گنده لات تهرانی!
- ص ص ۱۷ و ۱۹ - ۲ مقاله در مورد انتخابات پارلمانی در هلند

تثبیت دستمزد کارگران زیر خط فقر را محکوم و از مبارزات

کارگران برای افزایش واقعی دستمزد حمایت می کنیم!



بنابر گزارش‌های منتشره، شورای عالی کار در جلسه ۲۴ اسفند ۹۵ خود حداقل دستمزد ماهانه کارگران در سال ۹۶ را ۱۴،۵ درصد افزایش داد. با این افزایش، حداقل دستمزد کارگران از ۸۲۰ هزار تومان به ۹۳۰ هزار تومان افزایش پیدا کرد. سایر سطوح مزدی نیز تنها ۱۲ درصد به علاوه رقم روزانه ۶۷۶۸ ریال افزایش داده شد. اما مزایای مزدی که حق مسکن و بن خواروبار را شامل می شود ثابت ماند و چیزی بر آن افزوده نشد.

تعیین ۹۳۰ هزار تومان بعنوان حداقل دستمزد ماهانه در شرایطی در نظر گرفته شد که حتی بنا به داده‌های آماری رسمی هزینه زندگی یک خانوار چهار نفره در شهرهای بزرگ بین ۲،۳ و ۴،۱ میلیون تومان بر آورد شده است و چند هفته پیش شورای عالی کار سید هزینه خانوار را ۲ میلیون و ۴۸۹ هزار تومان اعلام و روی این مبلغ به توافق رسیده بود. نمایندگان تشکلهای کارگری حکومتی در شورای عالی کار، خواهان افزایش ۳۰ درصد به حداقل دستمزد شده بودند.

با این حال، دولت و نمایندگان سازمان‌های کارفرمایی بخش خصوصی امسال نیز همان گونه که پیشبینی می‌شد، مانند سال‌های گذشته، به رغم تأیید ناچیز بودن دستمزد کارگران حتی حاضر به افزایش آن مطابق ماده ۴۱ قانون کارنشوند و در نهایت با افزایش دستمزد براساس تخمین رسمی نرخ تورم سال آینده رضایت دادند. نمایندگان تشکلهای کارگری نیز که طی ماه‌های گذشته گفته بودند افزایش دستمزد بایستی مطابق ماده ۴۱ قانون کار باشد و از آن کوتاه نخواهند آمد، در نهایت تسلیم شدند و زیر قول‌شان زدند. بدین سان امسال نیز قدمی در جهت انجام وعده وزیر کار دولت مبنی بر افزایش پلکانی دستمزد برای پرکردن تدریجی شکاف ژرف میان هزینه‌ها و دستمزد برداشته نشد و به واقع سطح دستمزدها بدون افزایش واقعی باقی ماند.

به قرار اطلاع دولت و کارفرمایان امسال حتی حاضر به افزایش بیش از ده درصد به حداقل دستمزد نبودند، اما گسترش موج اعتراضات کارگران، بازنشستگان و معلمان در هفته‌های اخیر و همچنین نزدیکی انتخابات، موجب شد تا کمی از این موضع عقب نشینی کنند. روشن است که بر خلاف گفته وزیر کار و نمایندگان تشکلهای حکومتی، این مقدار افزایش دستمزد در بهترین حالت نه تنها بهبودی در وضعیت معیشتی کارگران ایجاد نمی‌کند بل که به تثبیت دستمزدهای ۳ تا ۴ برابر زیر خط فقر منجر خواهد شد و به تبع آن به ناراضی‌تری بیشتر کارگران و گسترش اعتراضات کارگری دامن خواهد زد.

عدم افزایش دستمزدها متناسب با هزینه‌های واقعی زندگی که ظاهراً با هدف انجماد دستمزدها و تضمین نیروی ارزان کار برای سرمایه‌داران و سرمایه‌گذاران داخلی و خارجی صورت می‌گیرد مورد حمایت همه جناح‌های حکومتی قرار دارد و در واقع از این لحاظ تفاوت و اختلاف چندانی بین اعتدال‌گرایان و اصول‌گرایان وجود ندارد. در چنین شرایطی کارگران و مزدبگیران تنها در پرتو گسترش همبستگی، اعتراضات و تشکلهای و پیوند خوردن با سایر جنبش‌های اجتماعی و تلفیق مطالبات صنفی با مطالبات دمکراتیک عمومی است که می‌توانند این توازن قوا را برهم بزنند و همزمان هم زمینه تغییرات ضرور برای پایان دادن به رکود و هم افزایش واقعی دستمزدهایشان را فراهم کنند. انتخابات پیش روی ریاست جمهوری نیز صرف نظر از این که به نفع کدام جناح حکومتی مدیریت و تمام شود، تغییرات مثبتی در وضعیت معیشتی کارگران و عموم مزدبگیران به وجود نخواهد آورد. کمااینکه سهم کارگران و مزدبگیران از ۴ سال دولت روحانی، چیزی جزء افزایش فقر و بیکاری، انجماد دستمزدها، گسترش تعرض به قوانین کار و تأمین اجتماعی نبوده است.

هئیت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) مصوبه شورای عالی کار در مورد تعیین دستمزد سال ۹۶ کارگران را در راستای سیاست‌های ضدکارگری دولت و عامل تثبیت کننده دستمزدهای زیر خط فقر، مغایر با قانون کار و سطح انتظار کارگران و بی ارتباط با هزینه‌های واقعی زندگی می‌داند. به عقیده ما این مصوبه کمکی به رفع فقر و فلاکت کارگران نخواهد کرد و وضعیت دشوار معیشتی و زیستی مشقت بار خانواده‌های کارگری را بهتر نخواهد کرد. به نظر ما بهانه‌های دولت و کارفرمایان برای تن ندادن به افزایش واقعی دستمزدها واهی و فرافکنانه است و کارگران نایست به تنهایی تاوان رکود و سیاست‌های دولت‌ها را بپردازند. رکود اقتصادی به عوامل متعدد از جمله به هزینه‌هایی برمی‌گردد که خامنه‌ای در سوریه و منطقه خرج می‌کند. ما این مصوبه شورای عالی کار را محکوم و از مبارزات کارگران برای افزایش واقعی دستمزد قاطعانه حمایت می‌کنیم.

هئیت سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۵ اسفندماه ۱۳۹۵ (۱۵ مارس ۲۰۱۷)

هم میهنان عزیز!

ما، شورای سردبیران کار آنلاین، فرا رسیدن نوروز و بهار را به شما شادباش می‌گوئیم و برایتان شادمانی و سلامت پایدار آرزو می‌کنیم. امیدواریم سال پیش رو و سال تدبیر برای پیشگیری از سقوط مجدد کشور ما در فضای تنش با جهان خارج و بهبود معیشت مردم، خاصه کارگران و زحمتکشان میهنمان، و سال طلایه‌داری آزادی باشد. در آمیزه موجود از نشانه‌های پرتناقض امیدبخش و امیدسوز، قطعاً باز این مبارزه شما است که سخن آخر را خواهد گفت. برایتان سالی سرشار از پیروزیهای بزرگ در مبارزه برای صلح، عدالت و آزادی آرزو مندیم.

تبریک ویژه‌مان را به خوانندگان و همکارانی که به هر طریق ادامه کار ما را میسر می‌سازند، تقدیم می‌کنیم و آرزوی بهروزی و بهین روزی شان را داریم.

شورای سردبیران کار آنلاین

اروپا به راه آمریکای ترامپ می رود؟

سهراب مبشری



اروپا نیرومندتر است. در حال حاضر در کشورهای شرق و شمال اروپا پرچمداران اصلی مخالفت با اتحادیه اروپا، نیروهای راست افراطی و ناسیونالیست اند. در این کشورهاست که نیروهای راست افراطی زیر این پرچم یا به قدرت رسیده اند یا برای سهمیم شدن در قدرت خیز برداشته اند.

وجه اشتراک همه این نیروها تبلیغ این نظر است که با تقویت دولت ملی تا حد ترک اتحادیه اروپا، نیروی کار محلی از شر رقابت خارجی خلاص می شود و تأمین اجتماعی را باز می یابد. این تبلیغ در عرصه اجتماعی و فرهنگی با تأکید بر بازگشت به هویت اروپایی و ممانعت از تضعیف این هویت از سوی مهاجران و پناهندگان همراه است. نیروهای وابسته به این جریان با تفاوتها و شدت و ضعفهایی، نگاه تأییدآمیز به دونالد ترامپ و در مواردی به ولادیمیر پوتین دارند. از نظر بسیاری از آنها، جوامع اروپایی نیازمند مردان قدرتمندی مانند ترامپ و پوتین است که بی توجه به انتقاد از خودکامگی، آنچه را اراده و خواست اکثریت می نامند اجرا کنند.

آنچه به این تبلیغات کمک کرده است، آمیزش لیبرالیسم سیاسی با نتولیبرالیسم اقتصادی است. هم نیروهای نتولیبرالی که دست کم در سه دهه گذشته در اکثر کشورهای غربی نیروی فائده بوده اند و هم راستگرایان افراطی، اصرار دارند که بگویند لیبرالیسم سیاسی و نتولیبرالیسم جدایی ناپذیرند. قصد نتولیبرالها این است که بگویند اگر آزادی های فردی، سیاسی و اجتماعی می خواهید، باید آزادی بی قید و شرط سرمایه را هم بپذیرید. نتیجه همین است که می بینیم: آزادی بی قید و شرط سرمایه، اقلیتی را فربه و اکثریت را - حتی اکثریت در جوامع ثروتمند را - فقیرتر می کند. راستهای افراطی از این وضعیت سود می برند. آنها می گویند فقر فزاینده اکثریت را تنها می توان با قربانی کردن آزادی های فردی، سیاسی و اجتماعی و سپردن سرنوشت همه به «مرد قدرتمند» درمان کرد.

نیروهای چپ تنها زمانی می توانند بر این چرخه معیوب فائق آیند که جنبش های اجتماعی در دفاع از حقوق اقلیتها، حقوق زنان و محیط زیست را با خواستهای دیرپای عدالتخواهانه چپ تلفیق کنند. برنی سندرز که در انتخابات داخلی حزب دمکرات آمریکا رقیب جدی هیلاری کلینتون بود، در مصاحبه اخیر خود با روزنامه گاردین گفت: «بسیاری افراد از حزب دمکرات می گویند ما به حقوق زنان معتقدیم، به حقوق شهروندی اعتقاد داریم، طرفدار اصلاح قوانین مهاجرتیم، اصلاح قوانین کیفری را می خواهیم، و این تاکیدهها به بهای کم توجهی به طبقه متوسط کوچک شونده و حد فاحشی از نابرابری درآمد و ثروت است. حقیقت این است که ما باید هر دو کار را بکنیم، نه این که یا این یا آن» این جمله سندرز، بیان مختصر و ساده شده معضل بزرگ جنبشهای چپ و ترقیخواه است که نتوانسته اند جنبش های اجتماعی نوین را به منافع و خواستهای پایگاه سنتی چپ پیوند دهند. تنها چنین پیوندی است که می تواند دمکراسی را از گره خوردن سرنوشت آن به نظام اقتصادی تأمین کننده منافع یک درصد بالایی نجات دهد.

انتخابات پیش روست. تا چند هفته پیش انتخاب مجدد مرکل مسجل به نظر می رسید. اما حزب سوسیال دمکرات آلمان که در ائتلاف حاکم شرکت دارد، توانسته است در هفته های اخیر در نظرسنجی ها به حزب حاکم نزدیک شود. این روند بیش از هر چیز مدیون اعلام ورود مارتین شولتز رئیس سابق پارلمان اروپا به عنوان نامزد صدارت عظمی از سوی حزب سوسیال دمکرات به کارزار انتخاباتی است. از رقابت مرکل و شولتز برای رسیدن به صدارت عظمی که بگذریم، پدیده بیسابقه در آلمان نیز صعود حزب راست افراطی «آلترناتیو برای آلمان» است. هر چند نظرسنجی های اخیر حاکی از افت میزان آرای این حزب است، اما کسی تردید ندارد که این حزب به پارلمان راه خواهد یافت. به احتمال زیاد راستگرایان افراطی در پارلمان سومین فراکسیون بزرگ را تشکیل خواهند داد.

در سالهای گذشته در بسیاری از کشورهای اروپا راست افراطی بر میزان نفوذ و آرای خود افزوده است. نیروهای ناسیونالیست و مرتجع در شماری از کشورهای اروپای شرقی حکومت می کنند، از جمله در لهستان و مجارستان. به ویژه در این دو کشور، حکومتهای راستگرا در راستای برقراری خودکامگی و محدود کردن حقوق دمکراتیک شهروندان اقدام کرده اند. ویکتور اوربان نخست وزیر مجارستان که از سال ۲۰۱۰ برای بار دوم زمام امور را در این کشور در دست دارد، رسانه های مستقل را محدود کرده و سیاست سختگیرانه ای علیه پناهندگان اجرا می کند. حزب حاکم لهستان می کوشد از اختیارات بالاترین مرجع قضایی این کشور بکاهد. در اکثر کشورهای اروپای شرقی، پناهندگان و اقلیتهای قومی و مذهبی آماج فشار و تبعیض فزاینده اند.

خروج بریتانیا از اتحادیه اروپا نیز بیش از هر چیز تحت تأثیر قدرت گیری ناسیونالیسم و در سایه آن نژادپرستی در این کشور صورت می گیرد.

تحولات امسال و به ویژه انتخابات هلند، فرانسه و آلمان نشان خواهند داد که عروج ناسیونالیسم و راست افراطی در اروپا ادامه می یابد یا متوقف می شود. اگر روند طی شده در سالهای اخیر ادامه یابد و نیروهای راست افراطی در شمار بیشتری از کشورهای اروپا سهمی از قدرت سیاسی را به دست آورند، و به ویژه اگر در میان کشورهایی که راست افراطی در آنها وارد حلقه قدرت می شود کشورهای بزرگ اروپایی نیز باشند، چنین اروپایی به راهی می رود که آمریکا در دوره زمامداری ترامپ در پیش گرفته است. در این صورت آینده اتحادیه اروپا نامعلوم است. بسیاری از نیروهای سیاسی و نه فقط راستگرایان افراطی، این اتحادیه را قالبی برای تحمیل اراده قدرتهای فائده اقتصادی و به ویژه آلمان به سایر اعضای اتحادیه می دانند. هر چند قربانیان اصلی سیاستهای تحمیلی آلمان به اتحادیه اروپا، کشورهای جنوب این قاره اند، اما مقاومت علیه این اتحادیه در شرق و شمال

پانزده مارس ۲۰۱۷ انتخابات پارلمانی هلند برگزار می شود. حتی اگر نتایج انتخابات، مطابق با نظرسنجی های حاکی از پیشی گرفتن حزب راست افراطی «برای آزادی» به رهبری خرت ویلدرز بر همه احزاب دیگر نباشد، صعود این حزب تا حد رقابت شانه به شانه با حزب حاکم مارک روتنه، نخست وزیر هلند، حاکی از تغییر بنیادین فضای سیاسی این کشور است. خرت ویلدرز صعود حزب خود را بیش از هر چیز از طریق تبلیغات علیه اتحادیه اروپا و سخنان نژادپرستانه علیه مسلمانان و سایر اقلیتها در هلند میسر کرده است. او می خواهد مهاجرانی را که از شمال آفریقا به هلند رفته اند، از هلند بیرون کند، از ممنوع کردن مساجد سخن می گوید و مخالف اتحادیه اروپاست. البته حزب او به اکثریت لازم برای تشکیل دولت دست نخواهد یافت، اما ویلدرز از هم اکنون توانسته است مَهر خود را بر فضای سیاسی هلند بکوبد. مارک روتنه نخست وزیر هلند به ناسی از ویلدرز در کارزار انتخاباتی خود لحنی تهاجمی علیه مهاجرانی برگزید که به ادعای او از پذیرش اصول مورد توافق جامعه این کشور سر باز می زند.

پس از هلند، نوبت فرانسه است. روز ۲۳ آوریل دور اول انتخابات ریاست جمهوری فرانسه برگزار می شود. اگر همان گونه که انتظار می رود، هیچ نامزدی نتواند در دور اول اکثریت مطلق آرا را به دست آورد، دور دوم انتخابات روز هفت ماه مه برگزار خواهد شد. طبق پیش بینی همه ناظران، مارین لوپن رهبر حزب راست افراطی جبهه ملی به دور دوم انتخابات راه خواهد یافت. نظرسنجی ها حاکی اند که رقابت در دور دوم میان لوپن و امانوئل ماکرون نامزد مستقل خواهد بود، که خود را «نه راست و نه چپ» می نامد.

البته این نخستین بار نیست که نامزد راست افراطی به دور دوم انتخابات ریاست جمهوری فرانسه راه می یابد. در انتخابات سال ۲۰۰۲، ژان ماری لوپن، پدر مارین لوپن، در دور نخست نزدیک به ۱۷ درصد آرا را به خود اختصاص داد اما در دور دوم نتوانست به ۱۸ درصد هم برسد و مغلوب ژاک شیراک شد. مارین لوپن قطعا بسیار بیش از آرای پانزده سال پیش پدرش کسب خواهد کرد. آخرین نظرسنجی ها حاکی از این اند که لوپن در دور اول به حدود یک چهارم آرا دست خواهد یافت. هر چند بسیار محتمل است که او در دور دوم شکست بخورد، اما این میزان استقبال از راست افراطی علنا نژادپرست در تاریخ معاصر فرانسه بیسابقه است.

در سپتامبر امسال انتخابات بوندستاگ پارلمان فدرال آلمان برگزار خواهد شد. بر خلاف فرانسوا اولاند، رئیس جمهور فرانسه، که از به رأی گذاشتن مجدد خود منصرف شد، انگلا مرکل صدراعظم آلمان نامزد حزب حاکم دمکرات مسیحی در



بیکار زنان علیه تبعیض و نابرابری به رغم همه موانع ادامه دارد

صادق کار

دستمزد کمتری داده می شود، کارفرمایان از استخدام زنان متاهل طفره می روند، زنان به دلیل ازدواج و بچه دار شدن از کار اخراج می شوند، از حق طلاق و سرپرستی فرزندانشان محروم اند و به بهانه ها و اشکال گوناگون از بازار کار رانده می شوند.

با این همه مسئولین به جای آن که به فکر رفع و کم کردن شکاف جنسیتی در بازار کار باشند، با ارایه لویحی مانند بازنشستگی زودرس زنان با حقوق پائین به این شکاف دامن می زنند تا استقلال اقتصادی زنان را هرچه محدودتر کنند. این در حالی است که همه می دانند رسیدن به توسعه و پیشرفت پایدار بدون مشارکت زنان ناممکن است. عده زیادی از زنان نیز بخاطر بیکاری همسرانشان و معضلات دیگر طلاق می گیرند و چون تحت حمایت کافی قرار نمی گیرند در فقر و تنگدستی زندگی شان را می گذرانند و بعضاً نیز مجبور به تن فروشی و روی آوردن به کارهای خلاف شده اند. وجود این تبعیضات و قوانین منجر به فقیرتر شدن زنان هم شده است.

مبارزه علیه بیکاری، برای دستمزد مناسب، حق تشکّل، ایمنی محیط های کار، ممنوعیت کار کودکان و بطور کلی داشتن قانون کار مناسب، دستمزد برابر و غیره مبارزه برای مطالبانی است که وضعیت دشوار اکثریت زنان نیز معلول نبود آنهاست

با این همه زنان همچنان در این نبرد نابرابر به اشکال مختلف مقاومت می کنند و از هر فرصت و امکانی برای از میان برداشتن این تبعیضات و بیعدالتی ها مبارزه می کنند. اگر این پایداری وجود نداشت بطور یقین وضعیت زنان می توانست بدتر از این نیز که هست، بشود. اما واقعیت این است که زنان در این نبرد نابرابر چیزهای زیادی را از دست داده اند. تجربه نشان داده زنان بدون این که هم خودشان را سازمان دهند و هم به احزاب و اتحادیه های کارگری که متعهد به حقوق آنان اند، تکیه کنند، به تنهایی نمی توانند با قوانین ارتجاعی و تهاجم لجام گسیخته رژیم مقابله کنند و خودشان را از این وضعیت نجات دهند. فراموش نباید کرد که روز جهانی زن با تلاش این نیروها بوجود آمده و اتحادیه ها و احزاب کارگری و تشکلات خود زنان در پیشرفت زنان در همه کشورها و از جمله در ایران بیشترین سهم و نقش را داشته و دارند. "کلارا زتکین" که پیشنهاد اعلام ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن را داد، خودش یک سوسیالیست و عضو فعال حزب سوسیال دمکرات آلمان بود.

امروزه در طی بیش از یک قرن زنان در کشورهای پیشرفته توانسته اند تا حد زیادی به حق و حقوق شان دست یابند و بسیاری از تبعیضات و نابرابری ها را کاهش دهند یا از بین ببرند. ...

ادامه در صفحه ۱۵

زنان ایران" اشاعه دهد و از میان زنان صدها مبارز پرورش دهد و کمک زیادی به تداوم مبارزات زنان نماید.

رژیم شاه اگرچه به خاطر رشد چشمگیر جنبش زنان و جنبش چپ و فشار این جنبش ها برای کسب حق رای و رفع تبعیض جنسی و الزامات توسعه در دهه ۴۰ با دادن حق رای به زنان و انجام پاره ای اصلاحات دیگر در حقوق زنان موافقت کرد، اما دشمنی اش با جنبش ۸ مارس و اهداف این جنبش را تا پایان سلطنتش حفظ کرد و حاضر به رسمیت شناختن این روز جهانی نشد. ولی برای خالی نبودن عریضه روز تولد فرح دیبا را به عنوان روز زن در ایران اعلام کرد.

در نخستین سال پس از سرنگونی رژیم پهلوی دوباره ۸ مارس به عنوان روز جهانی زن با شرکت وسیع زنان برگزار شد و زنان با استفاده از این روز علیه تدارک تعرض حکومت به زنان و حقوقشان و سیاست های زن ستیزانه رژیم به مخالفت برخاستند. رژیم جمهوری اسلامی نیز که از ابتدا اصولاً حقوقی برای زنان قائل نبود از به رسمیت شناختن ۸ مارس که جزء خواست های زنان ایران بود، سر باز زد و به جای آن روز تولد فاطمه را روز زن اعلام کرد. اما زنان در عمل زیر بار آن نرفتند و هرگاه که فرصت یافتند روز ۸ مارس را به عنوان روز زن برگزار و مطالبات خودشان را مطرح کردند. یکی از این مطالبات همانا به رسمیت شناختن ۸ مارس به عنوان روز زن بوده است.

تعرض ارتجاع حاکم علیه زنان و حقوق شان از همان ماه های نخست پس از انقلاب، با اجباری کردن حجاب، لغو قانون حمایت از خانواده، برقراری حکم سنگسار، سلب حق حضانت، محروم کردن از قضاوت، پائین آوردن سن ازدواج و غیره شروع شد و در سالهای اخیر دامنه آن تا تلاش برای جداسازی جنسیتی در دانشگاه و جامعه و سهمیه بندی تحصیل در مؤسسات آموزش عالی توسعه پیدا کرده است.

تجربه نشان داده زنان بدون این که هم خودشان را سازمان دهند و هم به احزاب و اتحادیه های کارگری که متعهد به حقوق آنان اند، تکیه کنند، به تنهایی نمی توانند با قوانین ارتجاعی و تهاجم لجام گسیخته رژیم مقابله کنند و خودشان را از این وضعیت نجات دهند

بواسطه این سیاست های تبعیض آمیز، نابرابری و تبعیض میان زن و مرد در تمام عرصه ها افزایش یافته، سهم زنان از اشتغال به زیر ۲۰ درصد رسیده، نرخ بیکاری در میان آنان به رغم پیشی گرفتن شمار و درصد زنان فارغ التحصیل، حداقل دوبرابر مردان شده است. رسماً به این بهانه که مرد سرپرست خانواده است، به زنان در کارهای مشابه

یادداشت سیاسی کارآنان

در آستانه سالگرد ۸ مارس، روز جهانی زن، ایستاده ایم. با وجود گذشت بیش از یک قرن که از تصویب این روز به عنوان روز جهانی زن در کنگره انترناسیونال سوسیالیستی به پیشنهاد "کلارا زتکین" می گذرد و در شرایطی که زنان در بسیاری از کشورهای جهان موفق شده اند در اثر مبارزات شان پیشرفت های زیاد و ارزشمندی به دست آورند، مرتجعان حاکم بر ایران عرصه را از هر سو بر زنان کشورمان تنگ نموده، بخشی از دستاوردهای مبارزاتی آنان را از بین برده و مانع مبارزات شان برای رفع ستم جنسی و برابر حقوقی با مردان می شوند.

امروزه در طی بیش از یک قرن زنان در کشورهای پیشرفته توانسته اند تا حد زیادی به حق و حقوق شان دست یابند و بسیاری از تبعیضات و نابرابری ها را کاهش دهند یا از بین ببرند

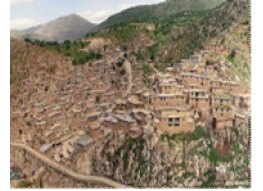
در طی سالهای پس از انقلاب بسیاری زنان مبارز به دلیل مخالفت با سیاست های زن ستیزانه رژیم و مقاومت در برابر تهاجم به حقوق و دستاوردهای جنبش زنان و اعتراض به بیعدالتی و ستم و سرکوب یا دفاع از حقوق شهروندی متحمل زندان و رنج و شکنجه شده اند.

مبارزات دمکراتیک زنان ایران برای برخورداری از حقوق سیاسی - اجتماعی و رفع ستم و تبعیض از اواخر نخستین دهه قرن حاضر، با تشکیل انجمن ها و سازمان های مختص زنان و با تشویق، حمایت و یاری احزاب و شخصیت های کارگری و دیگر سازمان های ترقیخواه وارد مرحله نوینی شد. این انجمن ها توسط پیشروان جنبش زنان در نقاط مختلف ایران شکل گرفتند. قبل از آن زنان ایران از هیچ حق و حقوقی برخوردار نبودند. در ادامه فعالیت این جمعیت ها، در سال ۱۳۰۰ یعنی ۱۰ سال بعد از انتخاب روز جهانی زن در کپنهاک، شوکت روستا، جمیله صدیقی، سکنیه شیرنگ، روشنک نوعدوست و دیگر زنان آزاده جمعیت "بیک سعادت" را تشکیل دادند. در سال ۱۳۲۸ "سازمان دمکراتیک زنان ایران" توسط زنان عضو حزب توده ایران و همکاری پیشروان ترقیخواه جنبش زنان تشکیل شد و توانست با جذب زنان ترقیخواه فعالیت های چشمگیری و مفیدی را به نفع حقوق زنان انجام دهد و ۸ مارس و اهداف اش را به شکلی نسبتاً وسیع در جامعه و میان زنان از طرق گوناگون منجمله در نشریه "بیداری ما" ارگان "سازمان دمکراتیک

ذات گرایی پراگماتیست جمهوری اسلامی

کردها و حاکمیت ایران

فرخ نعمت‌پور



مقدمه

در منطقه خاورمیانه روز بروز بیشتر بر ابعاد مسئله کرد و توان آن افزوده می شود. با تضعیف دولتهای مرکزی در عراق و سوریه و موقعیت ژئوپولیتیک خاص پ ک ک در ترکیه و نیز دموکراسی ترکیه‌ای، مسئله کرد در این سه کشور به فاکتور اساسی در تعیین خطوط تحولات این کشورها تبدیل شده است. اگرچه علیرغم این وضعیت مناسب، جنبش کرد بنا به موقعیت جدید خود با چالشهای جدی مواجه است که هم از موقعیت درونی آن ناشی می شود و هم از موقعیت بیرونی اش که راه را برای نفوذ و دست اندازیهای دولتهای منطقه‌ای و جهانی بنوعی باز کرده است. به گفته‌ای دیگر علیرغم ظهور یک موقعیت جدید و شانس بهتر برای تامین خواسته‌های مردم کردستان، اما همزمان جنبش مردم کرد با چالش‌ها و مصائبی روبرو شده‌اند که بی نظیراند. در یک کلام می توان گفت که امید جدید با خود واژه‌های جدید به همراه آورده است.

اگر نقطه شروع ما ذات پراگماتیست جمهوری اسلامی باشد، می توان بهتر به تحلیل و درک رفتار جمهوری اسلامی در قبال جنبش کردها پرداخت. این نظام در رابطه با کردهای خود بیشتر ذات گرایانه برخورد می کند و در رابطه با کردهای کردستانهای دیگر، پراگماتیستی

در این میان اما وضع کردستان ایران متفاوت به نظر می رسد. مناطق کردنشین ایران هنوز آرام اند، دولت مرکزی در آن دارای قدرت بلامنازع و ظاهرا چنان جنبش سیاسی خاص و قوی ای در آن مشاهده نمی شود. آنچه ما در این بخش از کردستان شاهدش هستیم حضور یک جنبش مدنی و آرام است که در عمق در جریان است و حضور خود را بر اساس وضعیت عمومی جامعه ایران و کردستان تعریف می کند. این جنبش اگرچه فاقد حزب و سازمان سیاسی خاص خود است، اما در شکل نهادهای دیگر مدنی حضور فعال دارد و منسب سیاسی خود را نه بر مبنای تقابل صرف با حاکمیت موجود، بلکه از طریق بازیافتن فضاهای ممکن و میانی برای پیشبرد خواسته‌های خود جستجو می کند. واقعیت این است که جنبش مردم

کردستان ایران یک جنبش غیر خشونت آمیز با پذیرش دیدگاههای اصلاح طلبانه و مدنی در مرحله فعلی است که پیشبرد خواسته‌های خود را منوط به نفی حاکمیت مرکزی در ایران نکرده است.

اگر ایران می تواند از کردها بعنوان یک فاکتور در رقابت خود با کشورهای منطقه و نفوذ غرب بهره بگیرد، اما پایه‌های قدرت گیری و تثبیت موقعیت کردها، این امکان تضعیف می شود و قدرت گیری کردها به خطری برای پشتیبانان مقطعی اشان تبدیل می شود

می توان علت افتراق وضعیت در کردستان ایران را با دیگر کردستانها در سه علت اصلی بازیافت: اول این که دولت مرکزی در ایران هنوز پابرجاست و حتی روز بروز به یمن هرج و مرج موجود در منطقه قوی تر هم می شود. دولت ایران هم اکنون به یک قدرت بزرگ منطقه‌ای تبدیل شده است. دوم این که احزاب مسلح کرد ایرانی که در آن سوی مرزها در خاک عراق و اقلیم کردستان حضور دارند (اگر بعد مسلحانه جنبش را مورد توجه قرار بدهیم)، دارای آنچنان پشت جبهه‌ای نیستند که امکان تحرک نظامی در ابعاد وسیع داشته باشند، و بنابراین آنها نمی توانند بمانند پ ک ک چهره نظامی خود را به نمایش بگذارند. همچنین سومین دلیل می تواند این باشد که بدلیل سرکوب شدید و تسلط نیروهای امنیتی و نظامی بر کردستان و نبود دموکراسی نوع ترکیه‌ای، آن تحرکات توده‌ای که در مناطق کردنشین ترکیه خود را به نمایش می گذارد، دیده نمی شود. در یک کلام، کردستان ایران ظاهرا نسبت به دیگر کردستانها دوران آرام و بدون آشوبی را از سر می گذرانند، اگرچه در عمق داستان از نوع دیگری است.

برخورد جمهوری اسلامی به مسئله کرد

اما جالب توجه، برخورد نظام حاکم بر ایران با مسئله کرد است. در حالی که در ترکیه و عراق و سوریه، جمهوری اسلامی از توان مانور بسیار بالایی برخوردار است و در تماس بسیار خوبی با نیروهای سیاسی این مناطق است، اما در ایران کاملا از یک سیاست جداگانه پیروی می کند که در آن نشانی از تماس و همدلی با احزاب سیاسی آن وجود ندارد. آنچه ما می بینیم سیاست سرکوب شدید و بستن بیش از پیش فضای سیاسی است.

اما چرا چنین؟

(جهانبینی های مختلف)

در این مورد سئوالات بسیاری مطرح شده و تحلیلگران زیادی در پی کنکاش آن برآمده‌اند. از یک دیدگاه هویتی برخورد جمهوری اسلامی را می توان نامفهوم یافت. به سخنی دیگر، طبق این دیدگاه نمی شود یک رژیم که خود در مورد کردهای سرزمین خود سیاست سرکوب را پیش می برد، در مورد دیگران دارای یک دیدگاه سیاسی و رفتاری متفاوت باشد. در این تحلیل فرض بر این است که تمام سیاستهای جمهوری اسلامی در مورد کردستانهای دیگر، بلوف و ریاکاری صرف است و نمی توان اساسا بدان اعتماد کرد و آن را سیاست و رفتاری دیگر نام گذاشت. اما دیدگاه دیگری می تواند وجود داشته باشد که ذات انگارانه نیست، بلکه به پدیده‌ها از زاویه پتانسیل تغییر و توان انطباق خود با وضعیت سیال، برخورد می کند. این دیدگاه را می توان بیشتر پراگماتیسم خواند. دیدگاهی غیرهویتی و نافعی ذات گرایی که با پدیده‌ها از زاویه نفع و نتایج ملموس آن برخورد می کند. طبق این دیدگاه، ارتباطی میان رفتار جمهوری اسلامی در مورد مسئله کرد در خارج و دیدگاه و رفتارش در داخل وجود ندارد. در واقع ما در مورد مسئله کرد با دو نوع جمهوری اسلامی روبرو هستیم. یک جمهوری اسلامی داخلی و یک جمهوری اسلامی خارجی.

واقعیت این است که دولت ایران همیشه از پتانسیل بالای مبارزاتی کردها مطلع بوده و سعی کرده بنوعی از این پتانسیل علیه کشورهای عربی و حتی ترکیه هم بهره بگیرد. و درست همین دیدگاه است که بعدها از کردها بعنوان امکانی جهت مبارزه با نفوذ غرب در منطقه بهره گرفته می شود

ولی دیدگاه دیگری همگام می تواند وجود داشته باشد که التقاطی از ذات گرایی و پراگماتیسم می باشد. در این بینش، فرد یا سیستم، ذات و هویت خود را فراموش نمی کند اما همزمان بنابر وضعیت، قطعاتی از آن را جایجا می کند. و قطعات باید چنان جایجا شوند که اصل تکان نخورد و ثابت بماند.

جمهوری اسلامی و برخورد آن به مسئله کرد را اساسا باید در این دیدگاه سوم بازیافت و بازشناخت. ...

ادامه در صفحه ۶

ذات گرایی ...

ادامه از صفحه ۵

در این دیدگاه، قطعات چنان جایجا می شوند که در داخل وضع بشیوه رادیکال تغییر نکند، اما همزمان امکان مانور دولت در سیاست خارجی را بحد اعلا بالا می برد. اگرچه لاجرم همین جایجائی قطعات نیز بشیوه معین بر یک سری مسائل تاثیر می گذارد و بالکل وضعیت داخلی را استتفا نمی کند. در این مورد می توان به فعالیت مشخص سایتنهائی ارجاع داد که نوع فعالیت و گفتنمان آنها، جمهوری اسلامی را نسبت به سالهای دور بسیار متمایزتر می کند. سایتنهائی که تحت مدیریت و اداره حاکمیت می باشند.

جمهوری اسلامی، ذات (ذات گرای) پراگماتیست در مورد مسئله کرد!

اگر نقطه شروع ما ذات پراگماتیست جمهوری اسلامی باشد، می توان بهتر به تحلیل و درک رفتار جمهوری اسلامی در قبال جنبش کردها پرداخت. این نظام در رابطه با کردهای خود بیشتر ذات گرایانه برخورد می کند و در رابطه با کردهای کردستانهای دیگر، پراگماتیستی.

اما چرا چنین است؟

شاید کمی برگشت به عقب، ما را بیشتر در فهم این قضیه یاری دهد. همه بیاد داریم مقطع تسلط صدام حسین بر عراق را. دورانی که احزاب کرد عراقی مورد پشتیبانی ایران بودند و بخوبی تجهیز می شدند. همه می دانیم که پشتیبانی از احزاب کرد در آن مقطع یک برخورد ابزاری جهت تقویت موقعیت دولت ایران در قبال اعراب بطور کلی و صدام بطور اخص بود. در شرایطی که بیشترین کشورهای منطقه را اعراب تشکیل می دهند و ایران بشدت تنهاست، یافتن دوست در میان کردهای منطقه که جمعیت بسیار بزرگی را تشکیل می دهند، می تواند بمنزله فراهم آوردن شرایط بسیار مطلوبی در این رقابت دشوار منطقه‌ای باشد. واقعیت این است که دولت ایران همیشه از پتانسیل بالای مبارزاتی کردها مطلع بوده و سعی کرده بنوعی از این پتانسیل علیه کشورهای عربی و حتی ترکیه هم بهره بگیرد. و درست همین دیدگاه است که بعدها از کردها بعنوان امکانی جهت مبارزه با نفوذ غرب در منطقه بهره گرفته می شود و این عمدتاً آنگاه مطرح می شود که مبارزه پ ک ک با ترکیه و از همین منظر با غرب که ترکیه متحد ناتوی آن است گسترش و فزونی می یابد.

لپ کلام اینکه علیرغم خطراتی که بقدرت رسیدن کردها در دیگر کردستانها برای دولتها در ایران داشته است، اما شدت و حدت این خطر از طرف مقامات ایرانی به درجات کمتری ارزیابی شده و در مقایسه با خطر قدرت یابی بیشتر کشورهای عربی همسایه و ترکیه در درجه چندم قرارداده شده است. و برای همین برای

ایران راحت تر بوده است که بعنوان نمونه با تصویب فدرالیسم در پارلمان عراق مشکل نداشته باشد، از خودمختاری کردهای سوریه در ملاقاتی با رهبر آنان در صورت عدم جدائی آنان پشتیبانی کند، و در مقابل خطر داعش از خود بیشترین مایه را در حفظ مناطق کردنشین بگذارد.

اما رقابت و مقابله ایران با کشورهای عربی، ترکیه و غرب در منطقه از دو فلسفه جدا پیروی می کند. در حالیکه رقابت ایران با کشورهای عربی و ترکیه از منظر قدرت منطقه‌ای می باشد، اما رقابت با غرب اساساً از فلسفه مبارزه با لیبرالیسم و نفوذ فرهنگی آن برمی خیزد.

دقیقتاً بگوئیم! اگر در سوریه جبهه عربی و ترکیه‌ای پیروز شود، نفوذ این کشورها تقویت می شود بدون اینکه الزاماً به تسلط میانی غربی منتج شود، اما اگر جانب غرب و بویژه آمریکا دست بالا را پیدا کند، با حضور بیشتر غرب در منطقه، امکان پیشروی لیبرالیسمی فراهم می آید که اساساً انقلاب اسلامی ایران با آن مشکل دارد. پس بنابراین، ایران از جنبش کردها بعنوان امکانی جهت توقف و پیشروی غرب در منطقه می نگرد و حتی نوع نفوذ و دستکاری او در این جنبشها هم اساساً در این راستا می باشد. تقویت نیروهای اسلامی در جنبش کردستان و همکاری بیشتر با آن طیف از نیروها که وجهه ضد ناتوی دارند از جمله تلاشهای حاکمیت مذهبی ایران می باشد.

اما چه چیزی این امکان را به ایران بطور کلی داده است؟ در این رابطه اساساً می توان به موقعیت ژئوپولیتیک ایران اشاره کرد که با دو کردستان ترکیه و عراق دارای مرزهای گسترده است و نیز بعلت نزدیکی به پ ک ک از امکان مانور بسیار در میان کردهای سوریه بهره‌مند است. در واقع علیرغم هويت ضد کردی حاکمیت ها در ایران، سیاست ایران عمدتاً تابع این موقعیت ژئوپولیتیکی بوده و بنابراین در بسیاری از مواقع نوع سیاست خود را بر اساس همین عینیت موقعیت جغرافیائی تعریف کرده‌است. امری که انتظار می رود کماکان ادامه داشته باشد و ایران به این زودی نتواند از دایره تاثیرات معین آن خود را خارج کند.

هویت ویژه جنبش کرد

می توان گفت که علیرغم تمامی تلاشهای حاکمیت ها در ایران برای نزدیکی به جنبش کردها در کردستانهای دیگر و استفاده معین از آنها، و نیز میل بخش مهمی از نیروهای سیاسی کردی برای همکاری با ایران، اما در نهایت جنبش کردی از هويت ویژه‌ای بهره‌مند است که به آن خصلتی فرار می دهد. به این معنی که اساساً جنبش کردی نمی تواند در چهارچوب منافع حاکمیتها در ایران قرار بگیرد، و تمایل به خروج از آن و ارائه شخصیت خودویژه دارد. و این همان پاشنه آشیل سیاست خارجی ایران در رابطه با کردها می باشد.

اگر ایران می تواند از کردها بعنوان یک فاکتور در رقابت خود با کشورهای منطقه و نفوذ غرب بهره بگیرد، اما پایه‌پای قدرت گیری و تثبیت موقعیت کردها، این امکان تضعیف می شود و قدرت گیری کردها به خطری برای پشتیبانان مقطعی اشان تبدیل می شود. و نیز از یاد نبریم که کشورهای منطقه و حتی

غرب نیز هم اکنون سعی می کنند به این جنبشها بیشتر نزدیک شوند و در میان آنان متحدینی برای خود دست و پا کنند. از جمله به نزدیکی ترکیه به حزب دمکرات کردستان عراق و نیز نزدیکی آمریکا به کردهای سوریه بنگرید که کل تصویر منطقه را بسیار غامضتر و پیچیده‌تر کرده است.

در یک کلام می توان گفت که هويت ویژه جنبش کردی، پدیده‌ای قابل رام کردن نیست و درست همین هويت است که مهر خود را بر رویدادها علیرغم همه موانع و مشکلات می کوید و حتی باعث تغییرات معین در نگاه خود حاکمان در ایران نسبت به اقلیت کرد خود هم خواهد شد.

وضعیت دشوار احزاب کردستان ایران

در این میان، وضعیت احزاب کردستان ایران مستقر در کردستان عراق از همه احزاب و جریانات سیاسی دیگر کردستانها شاید بدتر باشد. که این هم امری طبیعی به نظر می رسد. زیرا که فلسفه وجودی این احزاب عمدتاً بر اساس یک ساختار نظامی پایه‌ریزی شده است و این در شرایطی است که بعلت دوستی و نزدیکی ایران به عراق و دولت اقلیم، دیگر از امکان فعالیت مسلحانه به شیوه قبل برخوردار نیستند.

اما دشواری این وضعیت تنها از این امر برنمی خیزد. روابط، نزدیکی و همکاری نسبی و گاهی خوب جمهوری اسلامی با احزاب کرد دیگر (بویژه احزاب کردستان عراق)، از مانور و قدرت تبلیغی آنان بشدت کاسته است. جمهوری اسلامی با استفاده از روش 'ذات گرایی پراگماتیست' خود، خوانش رفتار و هويت خود را دشوارتر ساخته است و حتی با توجه به تضعیف ساختار سیاسی و فکری این احزاب که نتیجه اردوگاه‌نشینی و دوری از وطن و مردم بوده است، توان تبلیغی آنان برای تفسیر، تحلیل و مقابله با این روش جمهوری اسلامی بشدت پائین آمده‌است. متأسفانه آنان هنوز از روش سنتی و قدیمی خود برای خوانش رفتارهای جمهوری اسلامی بهره می گیرند.

کلام آخر

نهایتاً می توان گفت که سیاست یک بام و دو هواي جمهوری اسلامی در خود پدیده‌ای متناقض و پارادوکسال است، و نمی تواند تا ابد ادامه بیابد. ذات گرایی پراگماتیست این رژیم تا به ابد نمی تواند در مورد کردهای درون مرزهای خود ادامه یابد و بناچار باید جائی به این پدیده پارادوکسال موقت خاتمه داده شود.

می توان انتظار داشت که پایه‌پای عروج مسئله کرد، ذات گرایی در مقابل پراگماتیسم عقب بنشیند و جمهوری اسلامی به نتایج و اعمال جداگانه‌تری برسد. اگرچه این تصور کمی دشوار است، اما 'ذات گرایی پراگماتیستی' انتخاب خود نظام است و خودکرده را تدبیر نیست.

امکان دیگر، همانا بیشتر کردن غلظت ذات گرایی در مقابل پراگماتیسم است که البته رژیم را با شرایط بمراتب دشوارتری روبرو خواهد ساخت. چنین به نظر می رسد که رژیم در این عرصه از امکان مانور بالائی برخوردار نیست زیرا که در صورت وقوع چنین امری، از امکان مانور آن در سطح کردستانهای دیگر کاسته خواهد شد.

تجمعات معلمان: همبستگی با محرومان، دفاع از حقوق مدنی

صادق کار



روز ۱۹ اسفند بار دیگر هزاران معلم و فرهنگی شاغل و بازنشسته، در پی یک رشته اقدامات بی نتیجه برای جلب نظر مسئولان به مطالباتشان، به دعوت عده‌ای از همکارانشان برای چندمین بار در تهران و ۲۱ شهر دیگر تجمع های اعتراضی تشکیل دادند و با تاکید مجدد و قاطعانه روی مطالبات معوقه شان از دولت و مجلس خواستند تا به مشکلات آن ها رسیدگی کنند. قبل از انجام تجمعات ۱۹ اسفند و در بحبوحه بررسی بودجه سال ۹۶ در مجلس معلمان فرصت را غنیمت شمردند و با گردآوری طوماری با ۱۶۰ هزار امضا، خواستار افزایش بودجه آموزش و پرورش و در نظر گرفتن تبعات مالی مطالبات معلمان در بودجه این سال شدند. البته دولت و مجلس این بار همانند موارد پیشین توجه‌ای به آن نکردند.

اجتماع معلمان و فرهنگیان در شرایطی صورت گرفت که اسماعیل عبدی رهبر کانون صنفی معلمان هم چنان به دلیل فعالیت صنفی و پیگیری همین مطالباتی که در تجمع های ۱۹ اسفند معلمان مطرح شدند، به شش سال زندان تازه محکوم شده و در زندان به سر می برد و اکبر باغانی، یکی دیگر از رهبران پیگیر و مقاوم کانون در بلوچستان، دوران تبعید را می گذراند. افزون بر این، ده ها تن از اعضای کانون صنفی و دیگر تشکل های مستقل معلمان به دلایل مشابه طی چند سال گذشته روانه زندان و تبعید شده‌اند و یا مانند رسول بدایعی یکی از پیگیرترین تلاشگران حقوق معلمان پس از تحمل ۶ سال زندان همراه با فشارهای مضاعف از کار اخراج شدند و تعداد دیگری که به دنبال اعتراضات همکاران شان و مبادرت به اعتصاب غذای تا پای جان آزاد شده‌اند، با خطر بازگشت به زندان مواجه اند.

از سوی دیگر دستگاه حاکم جهت تضعیف کانون صنفی معلمان، که عملاً نقش یک اتحادیه سراسری را برای معلمان پیدا کرده کوشش وسیعی را برای زدودن این نقش و تکه تکه کردن آن در پیش گرفت، که خوشبختانه با هوشیاری معلمان و فرهنگیان آگاه و وجود رسانه‌های اجتماعی نقش برآب شد و آن ها توانستند اتحاد و یکپارچگی شان را حفظ و اعتراضات شان را با استفاده از رسانه‌های اجتماعی با قوت و هماهنگی حول مطالباتشان ادامه دهند.

اجتماعات اعتراضی گسترده ۱۹ اسفند نشان داد که مطالبات برحق معلمان و فرهنگیان مانند مطالبات کارگران عمیقاً ریشه در وضعیت ناهنجار زحمتکشانی یدی و فکری و پیامدهای مخرب سیاست های

نئولیبرالیستی دولت ها دارند و ریشه دارتر از آن اند که مقامات دولتی بتوانند با چشم بستن بر آن ها و مقابله سرکوبگرانه با تشکل ها و اجتماعات اعتراضی، آن ها را از میان بردارند.

این نارضایتی عمیق را با وجود عدم انتشار گزارش این اعتراض گسترده مدنی و سکوت و سانسور اکثریت قریب به اتفاق رسانه های مجاز و حتی رسانه‌های مدعی اصلاح طلبی، به عینه می شد در شعارهایی که در تمام ۲۲ شهر برگزار شد و در قطعنامه ای که در پایان تجمعات منتشر شد، دید.

به هر جهت با وجود این سکوت و سانسور خبری، اما خوشبختانه به یمن وجود و گستردگی نسبی رسانه‌های اجتماعی، این سانسور که به منظور جلوگیری از تبعات اجتماعی و سیاسی این اعتراض گسترده در رسانه‌های سنتی و سراسری اعمال شد، شکسته گردید و تا حد زیادی بازتاب پیدا کرد و تأثیراتش را هم به همان نسبت خواهد گذاشت. در پایان این تجمع ها، قطعنامه ای مفصل و جامع، توسط برگزارکنندگان منتشر شد. در این قطعنامه علاوه بر اعلام مطالبات فرهنگیان و دفاع از آزادی های مدنی، سیاست های دولت های گذشته و حال، در زمینه برخورد با تشکل های مدنی و صنفی، آموزشی و اقتصادی مورد انتقاد قرار گرفته است.

در بخشی از قطعنامه، تاکید می شود: "خصوصی‌سازی کامل پیش‌دبستانی، فروش مدارس با موقعیت تجاری، استاندارد و ایمن نبودن و فرسودگی مدارس، تراکم بالای دانش آموزان در هر کلاس، کاهش ساعات حضور مشاوران در مدارس متوسطه، اختصاص نیافتن سرانه مناسب، خشونت در مدارس، عدم توجه به نیازهای دانش آموزان در مناطق محروم و حاشیه‌ای از جمله سیاست‌هایی است که تحصیل رایگان را به محاق برده و برای همگان دشوار کرده است. خیل عظیم ترک تحصیل دانش آموزان و رانده شدن آن‌ها به سمت خیابان و قربانی نمودن کودکی آنان، نتیجه سیاست‌گذاری نادرستی است که مبنایش پولی کردن آموزش بوده، سیاست‌هایی که برخلاف اصل سی قانون اساسی، زندگی و زیست شرافتمندانه و منزلت اجتماعی معلمان را دچار چالش‌های جدی کرده است. وضعیت کنونی موجب شده که معلمان برای امرار معاش به شغل‌های دوم و سوم روی آورند."

توجه به آموزش رایگان و طبقاتی شدن هر چه بیشتر حق تحصیل و نگرانی از تبعات و پیامدهای خصوصی سازی بخش آموزش برای توده کم درآمد و ضعیف همواره در کنار مطالبات صنفی معلمان قرار داشته است. تاکید همواره معلمان بر این مطالبه عمومی، در واقع نشانه تعهد اجتماعی شان نسبت

به یک مسئله اساسی و مهم جامعه است. وجود همین مطالبه و دفاع بی شائبه از آزادی های مدنی در قطعنامه، حلقه های واسطی اند که جنبش مزدگیران و جنبش مدنی را بهم پیوند می زنند و چشم انداز نوید بخشی را هویدا می سازند و در ادامه مدعیان دروغین طرفداری از حقوق شهروندی و جامعه مدنی را به چالش می کشند.

افزایش سطح دستمزد و حقوق شاغلان و بازنشستگان و کارگران به بالای خط فقر، آموزش رایگان و برابر برای کودکان، مخالفت با خصوصی سازی مدارس، بهبود وضعیت آموزشی در مدارس، حق تشکل صنفی سراسری و حمایت از همه تشکل های صنفی، آزادی اسماعیل عبدی و ابطال محکومیت کلیه فعالان صنفی، اختصاص بودجه لازم برای تامین و استاندارد سازی محیط های آموزشی مطابق استانداردهای بین المللی، نظارت بیشتر و حسابرسی دقیق تر بر صندوق ذخیره فرهنگیان، تبدیل وضعیت نیروهای قراردادی، حق التدریسی و پیمانی به رسمی و تأمین امنیت شغلی آنان، تأمین امنیت شغلی مربیان پیش دبستانی و نیروهای آموزشی شاغل در بخش خصوصی، پرداخت پاداش پایان خدمت بازنشستگان به طور کامل و بلافاصله بعد از بازنشستگی، پرداخت حقوق پیشکسوتان هماهنگ با سایر کارکنان لشگری و کشوری، عدم حذف رتبه شغلی آن ها، همسان سازی حقوق بازنشستگان قدیم با بازنشستگان سال ۹۵ و تخصیص بیمه‌ای کارآمد و گسترده متناسب با نیازهای پزشکی و بهداشتی عموم فرهنگیان مطالباتی اند که از دیرباز وجود داشته و در قطعنامه ۱۹ اسفند معلمان دوباره مورد تاکید قرار گرفته‌اند.

شعارها و مطالبات همان هایی اند که در زمان ریاست جمهوری خاتمی و احمدی نژاد مطرح بودند و به رغم حمایت کانون صنفی معلمان از روحانی در انتخابات ریاست جمهوری گذشته هم چنان در دولت روحانی نیز بی پاسخ مانده‌اند. دولتی های مدعی اصلاح طلبی و جامعه مدنی در زمان خاتمی چون مایل به تن دادن به مطالبات برحق معلمان نبودند، برای فریب اذهان عمومی تحرکات اعتراضی معلمان را متناسب به جریان راست و تحریک آن ها می کردند.

در زمان احمدی نژاد کانون صنفی معلمان متهم می شد که بازیچه دست اصلاح طلبان است و بهمین بهانه رهبران اصلی اش به زندان انداخته شدند، در دوران روحانی علاوه بر تداوم سیاست های دولت های گذشته نسبت به معلمان، وزیر اطلاعات سعی کرد به بهانه مذاکره بر سر آزادی رهبران زندانی کانون، این تشکل را از اهدافش منحرف و آن را در خدمت اهداف دولت و نظام درآورد، ...

ادامه در صفحه ۹

توسعه اقتصادی و اجتماعی با حکومت و حکمرانی دیکتاتوری میسر نیست!*



مجید عبدالرحیم‌پور

سلام به حضار محترم، خانم‌ها، آقایان، دوستان و رفقای عزیز! قبل از ورود به موضوع سخنرانی، هشتم مارس را به زنان و مردان حاضر در این مراسم و همه زنان کشورمان تبریک می‌گویم. با درود به فدائیان و دیگر جانبختگان راه آزادی و عدالت، سختم را با کلامی از حسن ضیاء ظریفی، یکی از پایه‌گذاران جنبش فدایی، شروع می‌کنم.

حسن ضیاء ظریفی در سال ۱۳۴۷، ۱۰ سال قبل از انقلاب، در داگه گفت: «مهمترین مسئله در کشور آزادی و دموکراسی است. پیشرفت و ترقی واقعی مملکت، تکامل واقعی جامعه ایرانی در گرو حل مسأله آزادی و دموکراسی است. در گرو حل این مسئله است که در اخذ تصمیمات، مردم، نه در حرف بلکه واقعاً در عمل به حساب آیند».

دوستان در این فرصت کوتاه می‌خواهم صرفاً بر یک نکته راهبردی در زمینه توسعه همه‌جانبه در کشورمان انگشت بگذارم. این نکته که توسعه اقتصادی و اجتماعی، حفظ محیط زیست و تأمین زندگی بهتر در ایران ما با هیچ نوع حکومت و حکمرانی دیکتاتوری میسر نیست؛ چه از نوع سکولار دیکتاتور باشد، چه نوعی از حکومت مسلکی و بدترینش البته نوع دینی در الگوی ولایت فقیه!

برای ورود به این موضوع، با توجه به فرارسیدن انتخابات سال ۹۶ ابتدا نگاه گذرایی می‌اندازم به جهتگیری‌های فعلی فوای سیاسی در نظام، حول غلبه بر بحران در اقتصاد کشور.

* * *

شما واقف اید که حکومت بعد از برجام که دست آوردی برای کشور ما بود، بجای بازکردن فضای سیاسی و فرهنگی کوشش کرد فضا را محدودتر و به زعم خود، قدرت خود را مستحکم‌تر کند.

آقای روحانی نیز که بر اقتصاد تولیدمحور و تولید دانش محور انگشت گذاشته بود، طی ۲ سال ریاست خود نتوانست چنین برنامه و بخش بزرگی از وعده‌هایش را به اجرا بگذارد و عملی کند.

سردمداران اصولگرا، مجلس خبرگان و رئیس مجلس در آستانه انتخابات سال ۱۳۹۶، مسائل اقتصادی و معیشتی مردم را بخاطر جلب آرای مردم زحمتکش همانند دوره کاندیداتوری احمدی نژاد برجسته کرده‌اند.

آقای خامنه‌ای ضمن انتقاد از بی‌توجهی دولت نسبت به اقتصاد مقاومتی و معیشت مردم، سیاست تمرکز رقابتی انتخاباتی حول راه‌های برونرفت از وضعیت بد اقتصادی را در پیش گرفته است. او این راهبرد را، راهی برای برونبرد حکومت و جامعه از بحران‌های عدیده قلمداد می‌کند.

رهبران جناح اصلاح طلب جمهوری اسلامی نیز که مدتهاست برنامه و سیاست توسعه سیاسی را به کنجی از ذهنشان سپرده‌اند، بعید بنظر می‌رسد بخواهند توسعه سیاسی را به عنوان برنامه عملی خود در انتخابات آتی مطرح کنند.

بنظر می‌رسد رهبران این جناح با کلی‌گویی‌های درباره توسعه سیاسی، آزادی و حقوق مردم، در انتخابات پیش‌رو، روی مسایل اقتصادی و معیشتی مردم انگشت بگذارند.

از نظر من این تمرکز تبلیغات و رقابتی انتخاباتی حول راه‌های برونبرد اقتصاد از وضعیت بد کنونی چه به پیروزی اعتدالیون و اصلاح طلبان در انتخابات بیانجامد و چه به پیروزی اصولگرایان - حتی اگر به برخی گشایش‌های کم توان و کوتاه مدت اقتصادی و معیشتی مردم منجر شود - راه و چاره برونرفت جامعه و کشور از بحرانها و فسادهای عدیده و قرار گرفتن در مسیر توسعه همه‌جانبه و زندگی بهتر نیست. پرسیدنی است که چرا؟

- زیرا با اندیشه و الگوی سیاسی توسعه نیافته و روش حکمرانی و مدیریت توسعه نیافته نمی‌شود و نمی‌توان جامعه را در مسیر پیشرفت و توسعه یافتگی هدایت کرد. توسعه سیاسی و فرهنگی در کشور ما از ارکان و ریل‌های اصلی توسعه همه‌جانبه و از الزامات فرارگرفتن جامعه در مسیر بهبود و توسعه اقتصادی و تأمین معیشت و زندگی بهتر است؛

- توسعه اقتصادی و اجتماعی و حفظ محیط زیست و مقابله با رانت خواری و فساد در کشور ما در گرو این است که برنامه و سیاست‌های کلان حکومت و حکمرانان مبتنی بر خرد و عقلانیت انسان بنیاد و گیتیانه معاصر، علوم انسانی معاصر و منطبق با نیازهای واقعی و معاصر جامعه و مردم در جهان معاصر باشد.

- دولت، حکومت و حکمرانان، قانوناً و عملاً موظف به حفاظت از آزادی‌های فردی و اجتماعی، عدالت، شفافیت، قانونیت، موظف به پاسخگویی، مسئولیت‌پذیری، تقویت گفت‌و شنود، رعایت رقابت، تعامل، همکاری و سازش در جهت توسعه همه‌جانبه، در جهت معیشت و زندگی بهتر برای مردم باشند؛

- قرار گرفتن جامعه در مسیر توسعه همه‌جانبه و زندگی بهتر، در گرو این است که اهمیت و نقش نیروی انسانی بمتابسه ثروت و سرمایه‌های اجتماعی و ملی در تولید و جلب مشارکت جمعیت میلیونی کشور برای تولید و ساختن کشور، به عنوان اصول اولیه برنامه و سیاست توسعه همه‌جانبه، پذیرفته و به اجرا گذاشته شود؛

- پذیرفته شود که کار و کار کردن مهمترین عامل معنا بخشیدن به زندگی انسان است؛

- پذیرفته شود که بالاترین سرمایه و نیروی محرکه کشور برای توسعه اقتصادی و همه‌جانبه، نیروهای کار فکری و فیزیکی و مدیریت خلاق و تولیدگر و کارآفرین است؛

- پذیرفته شود که تأمین مزد و حقوق بیشتر و شرایط کاری مناسب و بهتر برای نیروی‌های فکری و فیزیکی کار از الزامات رشد و توسعه اقتصاد تولیدمحور و ساختن جامعه بهتر و زندگی بهتر است؛

- توسعه همه‌جانبه در کشور ما در گرو این است که سیاست خارجی کشور ما، در مقطع کنونی مبتنی بر عقلانیت، توان واقعی ملی، مصالح ملی، تنشج زداپی، همزیستی مسالمت‌آمیز، دوری از توسعه طلبی و زیاده‌خواهی در منطقه و جهان، تعامل و ایجاد ارتباطات سازنده و مفید اقتصادی با دولت‌های منطقه و جهان در جهت توسعه و تأمین زندگی بهتر باشد.

بلی دوستان، حکومت و حکمرانان کشور ما به لحاظ اندیشه و الگوی سیاسی، فرهنگی، رویکرد به زندگی، روش حکمرانی و مدیریت، توسعه یافته نیستند و جامعه را دچار مشکلات عدیده کرده و می‌کنند.

همین دو سه هفته پیش بود که آقای خامنه‌ای به پیشنهاد آشتی ملی آقای خاتمی، رئیس جمهوری اسبق جمهوری اسلامی - که البته آشتی جناحی بود نه آشتی ملی - به تندی و در شکل بسیار غیر محترمانه‌ای جواب رد داد. بدنبال آن مجلس خبرگان نیز در بیانیه خود، طرح آشتی ملی را «طرح انحرافی» خواند و اعلام شد که مردم با فتنه‌گران آشتی نخواهند کرد.

اشاره‌ای به چند تجربه در کشور ما در زمینه توسعه اقتصادی در دوره پهلوی دوم

در دهه ۴۰ شمسی رژیم شاه پرچم اصلاحات از بالا را بلند کرد. محمد رضا شاه با نگاه سنتی به دولت و حکمرانی و نفی ضرورت آزادی و دموکراسی و حق مردم برای اداره امور جامعه و کشور می‌گفت: "آزادی، دموکراسی، دموکراسی، آزادی، ما اینها را نمی‌خواهیم." می‌گفت: "من یک نفر برای تصمیم‌گیری در همه مسایل کلان کشور کفایت می‌کنم و رسالت من همین است!"

بقول دکتر ابراهیمیان، کشور ما در این دوره با یک جهش و انقلاب صنعتی مواجه بود، ولی متأسفانه به دلیل ...

توسعه اقتصادی و اجتماعی ...

ادامه از صفحه ۸

حکمرانی بد شاه، این جهش صنعتی نتوانست به توسعه‌ای همه جانبه و پایدار منجر شود. اقتصاد شاه محور، دچار رکود و تورم شد و توسعه اقتصادی یک دهه بعد شکست خورد. مشت آهین محمد رضا شاه در جلوگیری از توسعه سیاسی و فرهنگی و صرفاً تازاندن اقتصاد، به صورت خود و تاج و تختش برگشت.

توسعه اقتصادی ناکام در دوره "سازندگی" رفسنجانی تجربه ناکام توسعه آمرانه (شاه محور) بار دیگر توسط رفسنجانی تکرار شد و این بار البته در قالب نظام ولی محور. نوبت او رسیده بود که توسعه را اولاً در رشد اقتصادی تعریف و محدود کند و ثانیاً بشیوه آمرانه و با مشت آهین پیش برد. ایشان به شکل ناخردانه می گفت کابینه خوب، کابینه‌ای است متشکل از افراد غیر سیاسی ولی سازنده! او در این راستا حتی بقول خودش لازم دید تا گوش نیروهایی چون نهضت آزادی و ملی- مذهبی‌ها را هم بکشد و سیاست سرکوب نیروهای سیاسی و فرهنگی مدنی را پیش برد! (اشاره به دستگیری و زندانی کردن ۲۳ نفر از ۹۰ نفر از امضاکنندگان نامه خطاب به رئیس جمهور. مصاحبه تلویزیونی با مهندس سبحانی. توپنه به دره فرستادن روشنفکران و...).

نتیجه کار باز یک بن بست و شکست دیگر شد و این توسعه آمرانه نه پایگاه اجتماعی یافت و نه حتی در درون حکومت ولایی جایی! در سال های آخر حکمرانی بد ایشان، جامعه با تورم چهل و چند در صدی و بیکاری فراوان مواجه شد و چندین شورش توده‌ای رخ داد.

توسعه در دوره خاتمی

دولت اصلاحات آقای خاتمی در دوم خرداد ۷۶ با شعار و برنامه توسعه سیاسی بر سر کار آمد و در تنگناهای نظام استبدادی ولایی گام‌های مثبتی نیز در این جهت برداشت. اما ایشان از برقراری هماهنگی و تعادل لازم بین دو وجه سیاسی و اقتصادی توسعه بازماند و در وجه سیاسی خود را محصور الزامات تبعیت از ولایت معرفی کرد. متأسفانه نتیجه کار، سر کار آمدن دولت ضد توسعه احمدی نژاد شد.

تکرار ناکامی در دولت تدبیر و امید آقای روحانی

سرنوشت دولت روحانی نیز در زمینه توسعه اقتصادی بهتر از سرنوشت دولت رفسنجانی نبود. روحانی تاکنون نتوانسته است بر اقتصاد بیمار جامعه، هوا و نفس تازه بدمد و خون جدید بدهد. این که دولت آتی دست کدام یک از نیروهای نظام قرار خواهد گرفت و چه برنامه و سیاست اقتصادی در پیش گرفته خواهد شد، هنوز روشن نیست.

بنابراین لازم است و می توان از تجارب و تکرار چندین باره آن در تاریخ یک سده‌ای کشورمان، این نتیجه کلان را گرفت و تکرارش کرد که توسعه اقتصادی توسط حکومت توسعه نیافته شاه محور و حکومت توسعه نیافته ولی محور مقدور و میسر نبوده و نیست.

لازم است تاکید کنم که در ایران بیاخاسته برای انقلاب مشروطیت در صده سال پیش، نهضت ملی - دموکراتیک در دوره دولت صدق در هفتادوپنج سال پیش، درس آموخته از تجارب بزرگ انقلاب بهمن، دوم خرداد ۱۳۷۶ و جنبش سبز ۱۳۸۸، نیروی چند ده میلیونی کشورما، حق خود می داند تا بطور آزادانه در اداره کشور شریک و سهیم باشد.

این نیروی بزرگ و آگاه، مدافع هموار کردن راه و تسهیل شرایط برای شرکت آزاد و فعال در سیاست و انتخابات است. این نیرو خواهان سازمانیافتگی جامعه، تقویت و گسترش شبکه های اجتماعی جدید (سازمانهای مردم نهاد یا سمن ها) در جهت نیرومند کردن جامعه، انتقال مسالمت آمیز اقتدار از حکومت به جامعه، نظارت بر و کنترل حکومت است.

لازم است همین جا بگویم که جامعه و مردم ما این ظرفیت، تجربه، شایستگی و حق را دارند و می توانند کشور و جامعه خود را در مسیر ارتقاء به توسعه همه جانبه و زندگی بهتر قرار بدهند.

ما برای نیل به جامعه و زندگی بهتر، نیازی به لشکرکشی هیچ دولت بزرگ یا کوچکی نداریم. از جنگ و لشکرکشی برای ما آزادی، اقتصاد تولیدمحور، کار و عدالت اجتماعی و زندگی سبز و بهتر در نمی آید.

- در این مرحله و مقطع از سطح رشد جامعه و شرایط بحرانی آن، لازم است برای برونرفت جامعه از بحرانها و خطرات خارجی، همه قلمها و قدمها را برای آزادی و دموکراسی بکار بگیریم،
- آزادی و مشارکت همگانی در سیاست و اداره امور جامعه و کشور، ارکان و ریل های مردمی، مناسب و مطمئن برای برونرفت کشور و جامعه از وضعیت بد اقتصادی، فساد و استبداد و رفع خطرات خارجی و قرار گرفتن در مسیر بهبود و توسعه اقتصادی و تأمین معیشت و عدالت اجتماعی و زندگی سبز و بهتر است.

باشد که همگی دست در دست هم در جهت و در خدمت همبستگی اجتماعی و ملی قرار بگیریم و کوشنده پیگیر ارتقاء ایران به کشور و جامعه‌ای توسعه یافته و برخوردار از زندگی بهتر باشیم.

* متن سخنان مجید عبدالرحیم پور در مراسم یادمان بنیانگذاری جنبش فدائی در تورتو

تجمعات معلمان ...

ادامه از صفحه ۶

اما چون ناکام ماندند، رهبران کانون دوباره به محاکمه کشیده شدند و به زندان های طولانی محکوم شدند. در تمام این سال ها اصلاح طلبان حکومتی و بخش عمده ای از کسانی که خودشان را اصلاح طلبان غیر دولتی می نامند، و طرفداران پروپاقرص نتولیرالیسم اقتصادی اند، به رغم ادعای طرفداری از حقوق شهروندی و جامعه مدنی و به بهانه تضعیف نکردن دولت روحانی، رفتاری متناقض با ادعاهایشان را در قبال اعتراضات صنفی و مدنی مسالمت آمیز معلمان و کارگران در پیش گرفته و نه تنها در قبال آن ها سکوت پیشه کرده‌اند بلکه بعضاً آشکار و پنهان نسبت به این اعتراضات واکنش منفی نشان داده و می دهند. این رفتار متناقض عملاً در خدمت دشمنان جامعه مدنی و حقوق شهروندی قرار می گیرد و آنها به خود اجازه می دهند تا سرسختی بیشتری در قبال مزدبگیران و مطالبات شان که جزء بدیهی ترین حقوق شهروندی و مدنی ست در پیش گیرند. این رویه به همان نسبت که به جنبش حق طلبانه مزدبگیران آسیب می رساند به آن گروه از این جریانات که به راستی دل در گرو جامعه مدنی دارند آسیب وارد می کند، آنها را به بیراهه دنباله روی بی قید و شرط از این یا آن دولت نامتعهد به حقوق شهروندی و عدالت اجتماعی سوق می دهد و در میان مدت موجب بی اعتباری سیاسی و اجتماعی شان می شود.

با این همه جریانات طرفدار حقوق شهروندی و مدنی اگر بخواهند آینده‌ای در افق سیاسی بدست آورند، منطقاً لازم است به جای سکوت و دنباله روی از سیاست های دولت های نامتعهد به حقوق مدنی و شهروندی، به حمایت فعال از جنبش مزدبگیران و سایر جنبش های مدنی اقدام کنند.

فعال شدن جنبش های اجتماعی، ضرورت امروز جامعه ما است

بالندگی ما در خروج از پوسته سنتی مان بود!*

مرضیه شفیعی (شمسی)



سلام به همه خانمها و آقایان، رفقا و دوستان گرامی!

درد به فدائیان و دیگر جانبختگان و همه مبارزان راه آزادی و عدالت.

دوستان! شما واقف اید که هیچ انسانی دوست ندارد و نباید اجازه دهد که کرامت انسانی خود و دیگر هموطنانش، مورد توهین و بیحرمتی قرار بگیرد. بدترین توهینها، کتک زدن و مورد ضرب و شتم قرار دادن انسان است.

در آن سالها که خفقان و سکون بر جامعه ما حاکم بود، وضعیت اقتصادی مردم بد بود و جامعه دچار مشکلات متعدد بود و ما به اعتراض برخاستیم، این اعتراضات با شدیدترین برخوردهای رژیم مواجه می شدند. هرسدای اعتراضی به اتهام براندازی نظام، خیانت به وطن، منجر به دستگیری، ضرب و شتم و شکنجه و در نهایت به اعدام مبارزان منجر می شد. چه باید می کردیم، آیا باید به خفت و خواری و آنهمه بیعدالتی و دیکتاتوری تن می دادیم یا "نه" می گفتیم؟

دوستان! همه می دانیم که نیروی جوان نسبت به مسائل پیرامون خود و جامعه حساس است و تن به زور نمی دهد و عکس العمل نشان می دهد.

می خواهیم به تجربه جالب و مهمی در این زمینه در آلمان اشاره کنم: اگر خاطرتان باشد، چندسال قبل در کشور فرانسه، جوان رنگین پوستی با پلیس درگیر شد و مورد تعقیب قرار گرفت. او به هنگام فرار، دچار برق گرفتگی شد و جان خود را از دست داد. این موضوع عاملی شد که اکثر جوانان پارسی و مخصوصاً سیاه پوستان و خارجیها که شاهد برخورد نژادپرستانه پلیس فرانسه با خود بودند و از طرف دیگر از بیکاری و فقر و مشکلات ناشی از آن به تنگ آمده بودند، با پلیس و نیروهای انتظامی درگیر شدند. ماه ها فرانسه درگیر جنگ شهری شد و میلیونها یورو خسارت بار آمد.

من درست یادم است در همان هفته اول که این اتفاق افتاد، دولت آلمان جلسه فوق العاده تشکیل داد و تمام مقامات مسئول را فراخواند. آنها بودجه ویژه ای برای رسیدگی به مشکلات جوانان و رفع آن، گسترش دوره های آموزشی، و دادن کار به جوانان خارجی در نظر گرفتند.

یعنی دولت بشیوه عقلانی و دوراندیشانه برای این که از سرایت خشم جوانان فرانسوی به آلمان جلوگیری کند، در صدد چاره جویی و درس گرفتن از جنگ شهری در فرانسه بر آمد و جلوی چنین حرکاتی را در آلمان گرفت.

هدف من از طرح این مثال این است که بگویم رژیم محمد رضا شاه بجای توجه به نیازها و خواستههای جوانان و مردم، با مشت آهنین و خشن بر طبل سرکوب و خشونت می کوفت. ما در آن شرایط بود که بپاخاستیم و به رژیم دیکتاتوری شاه "نه" گفتیم.

گفته می شود که ما مشتکی جوان پرشور و ناآگاه و عاشق سلاح بودیم. این یک قضاوت نادرست است. متأسفانه تعداد زیادی از افراد جنبش چپ نیز این موضوع را تأیید و کوشش می کنند جنبش ما را مورد تحقیر قرار دهند و بی ارزش جلوه دهند. رفقا و دوستان! اگر ما هر پدیده را خارج از زمان و مکان مورد بررسی قراردهیم، آن بررسی و قضاوت نادرست از آب درمی آید. اگر کمی به سالهای دهه ۴۰ برگردیم، کشور ما حدود ۲۲ میلیون جمعیت داشت. تعداد باسوادان کشور بسیار کم بود. ۷۰ درصد روستائیان بیسواد و فقط ۳۰ درصد شهری ها باسواد بودند. از این ۳۰ درصد شهری درصد زیادی از دسترسی به رادیو و تلویزیون و رسانه های گروهی محروم بودند. درصد کسانی که به دانشگاه ها راه می یافتند کم بود. ما در سال ۱۳۵۰ فقط ۸۰ هزار شرکت کننده در کنکور دانشگاه ها داشتیم که درصد زیادی پشت درهای بسته دانشگاه ها می ماندند. روشنفکران ما هم از دسترسی به کتابها و اطلاعات که از نظر رژیم ممنوعه بود، محروم بودند. طبیعی بود که دانش و اطلاعات ما از جهان معاصر محدود باشد. جامعه در آن زمان دچار فقر اندیشه و فقر فرهنگی بود و این پدیده متأسفانه همچنان ادامه دارد. از طرف دیگر جامعه ما دچار خفقان سیاسی و فرهنگی بوده و این خود اندیشه و عملکرد هر جریان سیاسی را محدود می کند.

اما علیرغم وجود مشکلات متعددی که سر راه مبارزان قرار داشت و علیرغم تجربه کم و جوان بودن، رفقای ما این شجاعت اخلاقی و این آگاهی را داشتند که به ستم و زور و دیکتاتوری «نه» بگویند. ما به مدت ۸ سال با رژیم شاه مبارزه کردیم و فراز و نشیبهای زیادی را پیمودیم. رفقای زیادی را از دست دادیم و بسیاری جانهای شریفه در این راه از دست رفتند. علیرغم این همه تلاش، عده ای تلاش می کنند نشان دهند که ما نتوانستیم در میان مردم راه پیدا کنیم، بی ریشه و بی بوته بودیم و هیچ نقشی در تاریخ مبارزاتی کشورمان نداشتیم. ولی واقعیت این است که ما در همان مدت هشت ساله به دانشگاه ها و مدارس و کارخانه ها و محیط کار و زندگی مردم، به سراسر کشور - از کردستان و ترکمن صحرا تا جنوب و شمال - راه یافتیم و نیرو گرفتیم. البته این به آن معنی نیست که ما از هرگونه اشتباه و راه و روش سنتی و خطا مبرا بودیم. واقعیت این است که ما نیز مانند نیروهای سیاسی آزادیخواه کشورمان در آن زمان هر چقدر آگاه و هر چقدر نسبت به جامعه خود، مدرن و پیشرفته بودیم، ولی نگاه و عملکرد ما نسبت به امر مبارزه، آزادی و دمکراسی که لازمه پیشرفت و رفاه یک کشور است، آمیخته با فکر و فرهنگ سنتی بود. با این وجود، علت رشد و ماندگاری ما و رویدن به یک جریان بالنده این بود که در خود و پوسته سنتی خود باقی نماندیم. توانستیم تا آنجا که مقدور بود و هست با زمان معاصر پیش برویم. نگاه انتقادی ما بخود و پیرامون خود، این امکان را به ما می داد که بتوانیم افکار، گفتار، رفتار و اعمال خود را در هر گامی، مورد بررسی قرار بدهیم و نکات منفی و مثبت آنها را از هم تفکیک کنیم و نقاط مثبت را تقویت و بکار بگیریم.

در تاریخ همیشه فداکاری و از جان گذشتگی در راه زندگی بهتر برای مردم و پیشرفت جامعه و میهن، مورد ارج و احترام بوده و هست. تمام قهرمانانی که بخاطر آزادی و عدالت بپاخاستند، نامشان در تاریخ ماندگار شده و از آنها با احترام یاد می شود. جانمایه حرکت ما عشق به آزادی و عدالت و مردم و تلاش برای یک جامعه پویا و رشدیافته و زندگی بهتر برای مردم کشورمان بوده و هست.

یاد همه آنان که در راه آزادی، پیشرفت کشور، عدالت و زندگی بهتر مبارزه کردند و جان باختند گرامی باد.

* متن سخنان مرضیه شفیعی در مراسم یادمان بنیانگذاری جنبش فدائی در تورنتو

گرامی باد نام و یاد جانبختگان مبارزه در راه رسیدن به ایرانی آزاد و آباد

به یاد نیکِ ماسیس عزیز خانیان



... درگاه و فرش خون الود

گواهی می دهند

که از جاده ای

پر از شمشیر

گذشته ایم!

با اندوه فراوان آگاه شیم ماسیس عزیزخانیان، رفیقِ همراه و همبند زندان های شاه، از پس دست و پنجه نرم کردن دشوار با بیماری، سرانجام زندگی نه چندان آسوده را وا گذاشت و از میان ما رفت. دوستانی که از نزدیک او را می شناختند از خصائل انسانی، از سادگی و صمیمیت، از صداقت و پاکدلی او یاد می کنند. ماسیس از دوران نوجوانی در دبیرستان به مبارزه با رژیم شاه پیوست. در ارتباط با مبارزه مردم در مورد گران شدن بلیط اتوبوس در سال ۱۳۴۸ فعال بود. وی سپس در ارتباط با مهدی فضیلت کلام به مبارزه ی چریکی روی آورد. چندی بعد از این شیوه مبارزه گسست و هنگامی که برای باز پس دادن اسلحه ی خود به فضیلت کلام مراجعه کرد، مهدی اسلحه را به او برگرداند و گفت: «تو همچنان شایسته ترین کسی هستی که باید آنرا پیش خود نگهداری.» این بالاترین نشانه اعتماد ممکن در آن شرایط بود. او به آرمان های ترقیخواهانه وفادار ماند و در زندان شاهی با تحمل شرایط سخت، استوار ایستاد. فروتن بود. نمونه ای از فروتنی خالص چشم نواز همراه با غرور سرخوش درونی دوران جوانی و مبارزه جوانی. صمیمی و شوخ بود و با خنده های شیطنت آمیز با همبندان سلوک می کرد. ماسیس، خاطره های خوب بسیار برای همبندان از خود به جای گذاشت. داستان زندگی وی پس از سال ها تحمل زندان شاهی و فرار از ایران جمهوری اسلامی در امریکا ادامه داشت. در این سال های آخر، ماسیس عزیز خانیان گرفتار سرطان شد و سر انجام عفریت سرطان رفیق و یار دیرین ما را از پای در آورد.

ما جمعی از یاران همبند و همزمره قدیمی، همدردی خود را به بازماندگان و عزیزان ماسیس عزیزخانیان ابراز داشته، خود را در اندوه آنان شریک می دانیم. یادش گرامی باد.

ناصر آذرافروز، رسول آذرنوش، محمد آزادگر، فرح آلیاری، ابراهیم آوخ، داود ابراهیمی، رضا ابراهیمی، باقر ابراهیم زاده، مهدی ابراهیم زاده، فریدون احمدی، جواد اسکوتی، محمد اعظمی، تقی اغنیا، رضا اکرمی، حسام امام، بهمن امینی، مهرداد باباعلی، رضا بدیعی، علی برزو، بیژن برهمندی، یداله بلدی، فرامرز بهار، امیر حسین بهبودی، علیرضا بهتوتی، اژدر بهنام، مهدی پرویز، حسین پورجانکی، احمد پورمندی، علی پورنقوی، تقی تام، اسداله ترابی، ایرج تقی زاده، مریم تنگستانی، مهدی جباری، حسن جعفری، عاطفه جعفری، فردوس جمشیدی، رضا جوشنی، ناصر جوهری، محمد حدادپور، محسن حرمتی پور، زینال حقانی، نقی حمیدیان، اسماعیل ختائی، اصغر خرسند، بهروز خلیق، عباس خلیلی، مجید دارابیگی، رضا دقتی، اکبر دوستدار، ناصر رحمانی نژاد، ناصر رحیمخانی، فرهنگ رکنی، رحمت رنجبر، سلامت رنجبر، حسین سازور، علی ستاری، فرج سرکوهی، فاطمه سعیدی (مادر شایگان)، هدایت سلطانزاده، اکبر سوری، فریدا سهرابیان، محمد تقی سیداحمدی، اکبر سیف، بهمن شریعت، اسفندیار صادق زاده، عیسی صفا، حسن صمدیان، نبی صمیمی، جمشید طاهری پور، علی طلوع، مجید عبدالرحیم پور، حسن عزیزی، نادر عصاره، رضا علامه زاده، مهدی فتاپور، اصغر فتاحی، مسعود فتحی، حسن فخاری، مسعود فروزش راد، محسن فومنی، پرویز قلیچ خانی، قدرت قلی زاده، عبدالله قوامی، اسفندیار کریمی، بهزاد کریمی، فرزاد کریمی، حسن گلشاهی، روبن مارکاریان، عفت ماهیاز، مهناز متین، احمد محمدی، مرتضی محیط، ضرعام محمودی، منوچهر مختاری، سیرون مرادیان، بهروز مطلب زاده، عباس مظاهری، امیر ممبینی، ناصر مهاجر، حمید نعیمی، فرخ نگهدار، پرویز نویدی، ایرج نیری، ایرج واحدی پور- پروین واحدی پور، محسن یلفانی

از متن برنامه سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲. حقوق کارگران و مزد بگیران

حق کار اساسی ترین حقوق کارگران و مزدبگیران است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق بین المللی حقوق اقتصادی و اجتماعی بر آن تاکید شده است. سازمان ما دفاع از حق کار و منافع اقتصادی و اجتماعی کارگران، مزدبگیران و زحمتکشانی پدید و فکری و ارتقا همه جانبه شرایط زندگی، سازمانیابی و فعال کردن آنها را جزو اولویت های برنامه خود می داند و برای عملی کردن برنامه زیر تلاش می کند:

- تشکیل سندیکاهای مستقل و دموکراتیک کارگری، گسترش و ارتقا کمی و کیفی تشکلهای کارگری و تثبیت حقوق کامل سندیکائی.
- به رسمیت شناختن حق اعتصاب کارگران و حق انعقاد قراردادهای دسته جمعی.
- تضمین امنیت شغلی و اجتماعی کارگران و مزدبگیران و لغو قراردادهای موقت کار در مشاغلی که ماهیت مستمر و طولانی دارند.
- تامین حداقل حقوق برای همه و افزایش مناسب دستمزد و مزایای نقدی و غیر نقدی کارگران و افزایش قدرت خرید آنان.
- رفع تبعیض در استخدام و اخراج، ارتقا شغل و حقوق و مزایای کار بین زن و مرد، پرداخت دستمزد برابر برای کار برابر و فراهم آوردن منابع، امکانات و فرصت های شغلی برابر برای زنان و مردان.
- تامین اجتماعی همه جانبه و فراگیر شامل بیمه های درمانی، بیکاری، از کارافتادگی و بازنشستگی برای کارگران و مزدبگیران و خانواده های آنان.

...



به احترام مبارز نامدار ویدا حاجبی تبریزی

روز دوشنبه ۲۲ اسفند ماه ۱۳۹۵ رفیق ویدا حاجبی از مبارزان پر آوازه جنبش چپ و تاریخ معاصر ایران در شهر پاریس درگذشت و با ترک دوستدارانش بسیاری را در سوگ فقدان خود نشانند. ویدا ۸۱ سال زندگی سراسر روز برانگیز خود را در شرافت و انسانیت زیست. او بلند آوازی برحق خود را مدیون مبارزه آزادیخواهانه و عدالتخواهانه‌اش در درازای شصت و پنج سال فعالیت بود.

گزینش ویدا از همان نوجوانی‌اش به زور و ستم، "نه" بود که بر همان "نه" هم تا آخرین لحظه حیات خود ایستاد. ویدا حاجبی انسانی آزادیخواه و دمکرات منش بود. او از موقعیت‌های استثنایی و توانایی‌های زیاد برای حضور در جرگه قدرت و بهره‌مندی از مواهب آن برخوردار بود، اما جسورانه و احترام بر انگیز به همه آنها پشت کرد. زیرا که سنگر آرمانخواهی در سمت منافع محرومان و نیازمندان ایران و جهان را برگزیده بود. او مبارزی ضد امپریالیست شناخته می‌شد و تا آخرین نفس هم شورشگری ماند بر ضد استبداد. ویدا از پاریس پرشور تا مسکو بعد غلبه بر فاشیسم، از هاوانای انقلابی تا کاراکاس ملت‌ب آمریکای لاتین، از شغل کوتاه مدت در موسسه تحقیقات اجتماعی ایران تا زندان‌های تهران و رهایی از زندان قصر به دست مردم در سال ۵۷، از فعالیت در کنفدراسیون بین‌المللی دانشجویان ایرانی تا عضویت در سازمان چریک‌های فدایی خلق، و در طول سی و پنج سال مهاجرت ناخواسته‌اش از کشور و حتی آنهنگام که در اواخر عمر خود دست به تجدید نظرهایی جدی پیرامون بخشی از باورهای پیشین خود زد، بی هیچ تزلزلی بر سر یک نکته استوار ایستاد: آزادی انسان از هر نوع تبعیض و پایداری و پایبندی بر سر همین باور! ویدا با آن پشتوانه فرهنگ متعالی و نیز مدنیت پرورش یافته‌ای که در خود داشت و با همه متانت و خوش‌قلبی که همه ما در او سراغ داشتیم، هر آنجا که اعمال تبعیض را حس می‌نمود ملاحظه هیچ زبری در سخن نمی‌کرد و از موضع‌گیری قاطع علیه آن باز نمی‌ایستاد. در اینجاها بود که همگان شاهد سرکشی ویدا و تسلیم ناپذیری وی می‌شدیم.

هر ایستادگی در برابر رژیم شاه در آن سال‌های تیره سلطه ساواک، احترام برانگیز بود و الهام بخش. اما برخی ایستادگی‌های آن دوره را داشتیم که معنی ویژه‌ای داشتند و برخوردار از جایگاهی خاص و بجای خود بزرگ. هر کدام از این برخی‌ها که در واقع شاخصه‌ای از موقعیتی خاص در سطح بین‌المللی یا ملی بودند، پرچمی شدند برای مقاومت جنبش اعتراضی زمانه خود علیه دیکتاتوری. مقاومت ویدا در برابر برنامه‌های رهبری ثابتی - حسین زاده در ساواک برای به زانو در آوردن او، از این نوع ایستادگی‌ها بود. این دو جلال مزدور از ویدا فقط این را می‌خواستند که او مبارزه رادیکال علیه وضع موجود را امری بیهوده اعلام بدارد. ولی او با ایستادگی‌اش در برابر این گزیمه‌های شاه دیکتاتور، اساساً بر خود اصل مبارزه علیه دیکتاتوری و صحت و ضرورت آن پای فشرد. او ترفند تحقیر مبارزه برحق علیه دیکتاتوری را با به حقارت نشان دادن ماموران بلند رتبه‌اش پاسخ داد و همین ثبت تاریخ معاصر شد.

ویدا حاجبی تبریزی پس از انقلاب و در ادامه ابراز تعلق خاطر خویش طی دوره زندان به جنبش چریک‌های فدایی خلق، بیدرنگ فعالیت در صفوف سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران را برگزید و صمیمانه هر مسئولیتی را که در رابطه با کار نگارشی و یا فعالیت با جوانان و نوجوانان هوادار سازمان به او سپرده شد، پیش برد. او در جریان وقوع جدایی بین سازمان و "جناح چپ اکثریت" دچار رنجش شدید از رهبری وقت سازمان ما شد و همراه با این "جناح"، به فاصله‌گیری از آن رو آورد. ما از این بابت متأسفیم و بیش از آن، از این متاثریم که ویدا گلایه‌مندی سیاسی و رفتاری از سازمان ما را کامیابیش تا به آخر عمرش در دل خود نگهداشت. هم از اینرو در این لحظه دردناک فقد این بزرگ بانو، بر خود لازم می‌دانیم تا به تاکید اعلام بداریم که علیرغم همه اینها، احترام به نام و زندگی ویدا حاجبی در سازمان ما نه تنها هرگز از میان برنخاست که همواره و در طول زمان بر آن افزوده هم شد.

احترام ما به ویدا از جمله به این دلیل نیز بگونه مدام فزونی گرفت که شاهد فعالیت‌های مفید نگارشی او شدیم. طی دوره مهاجرت سیاسی وی چه در زنده نگهداشتن اعتراض دادخواهانه زنان مبارز به پیدادهای استبداد وقت، چه یادهایی که وی از مبارزه علیه جور و استبداد می‌کرد، و چه بازاندیشی‌هایش در باورها ضمن حفظ موضع آزادیخواهانه‌ای که خود تا به پایان بر آن وفادار ماند. تداوم روحیه مبارزاتی ویدا حاجبی تبریزی علیه جمهوری اسلامی مبتنی بر انواع تبعیضات، موجبی است برای انگیزش و ماندگاری احترام به نام و یاد ماندگار وی.

ما درگذشت این بزرگ بانوی مبارز را به همه بازماندگان و دوستداران وی صمیمانه تسلیت می‌گوییم و یاد پرافتخار او را گرامی می‌داریم.

دبیرخانه شورای مرکزی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

۲۴ اسفند ماه ۱۳۹۵ (۱۴ مارس ۲۰۱۷)

چه کسی خط قرمزها را تعیین کند؟

جلوه جواهری

توسط شوهرش از پله‌ها پرت شده و مرده بود.

نوشتیم: "در محله‌ای که من زندگی کرده‌ام مثل بسیاری از محله‌های دیگر، سوءاستفاده جنسی افراد خانواده از کودکان اتفاق کم‌یابی نبود."

اوایل همسایه دور بودیم اما سر شیطنتهای من برای رفتن به کوچه‌های دیگر، آشنا و دوست شده بودیم. بعدها شدیم همسایگان بغل‌دستی هم که بسیاری شب‌ها را بر پام‌های خانه‌های هم سر می‌کردیم. قهر و آشتی بسیار کرده بودیم، اما در نهایت به هم اعتماد داشتیم و در مقابل دیگران مزاحم حامی هم بودیم. یک روز به خانه ما آمد. حس کردم زهرا را بین در و پرده‌ی پشت آن گیر انداخته و آزار می‌دهد. پرده را کنار کشیدم، با غیض دست او را کنار زدم و زهرا را به سمت خود آوردم. زهرا گفت نمی‌داند چرا در این لحظه‌ها نمی‌تواند از خود دفاع کند. فکر کردم خودم هم تا دو سال پیش از آن همان‌طور بودم. برای همین شاید امثال او دختران تازه بالغ را نشانه می‌روند چون به تجربه می‌دانند نمی‌توانند از خود دفاع کنند. زهرا می‌خواست چیزی بگوید. از صدایش فهمیدم مهم است.

به خرپشته رفتیم تا حرف بزنیم. گفت چند روز پیش، دامادشان نیمه شب در میان همه خواهرها که در یک اتاق خوابیده بودند به رختخواب او آمده بود. گفت نمی‌دانم چطور حسم را بگویم، خجالت می‌کشیدم و دهانم باز نمی‌شد تا به او بگویم ادامه ندهد. وقتی بالاخره صدایم درآمد گفت نگران نباش کاری نمی‌کنم مشکلی برایت پیش بیاید که یعنی بکارتت محفوظ است! فردای آن روز به زن برادرش گفته بود و رفته بودند دکتر. بعد زن برادر به برادر زهرا و برادر زهرا به باقی خانواده گفتند.

برادرها پی داماد گشتند اما فرار کرده بود. خواهر زهرا را خواستند و سوال پیچ کردند. اکرم گفته بود چه کار می‌تواند بکند وقتی در همه این سال‌ها با بچه‌های خودش هم همین کار را کرده است و اکرم هیچ وقت جرات نداشته به خانواده خودش بگوید. گفته بود بعضی شب‌ها یکی از بچه‌ها را می‌برد داخل اتاق و در را می‌بندد. زهرا در هم شکسته بود. می‌گفت وقتی با خواهرزاده‌ی بزرگم درد دل کردم تعریف کرد که پدرش حالا از قبل بدتر شده، بار آخر خواهر ۸ ساله‌شان را به اتاق برده و در را بسته بود و همه نگران تا صبح بیدار ماندند اما هیچ کاری نکردند.

می‌خواهی به کارت بررسی همین حالا بیا تا گفت‌وگو کنیم. می‌گویم ترجیح می‌دهم مراحل را به صورت قانونی طی کنم و به دادسرای اوین رفتم.

پرده دوم

پرسیدند: چرا کارزار منع خشونت خانوادگی؟ انگیزه‌ات چه بود؟ سوال عجیبی بود؛ خواهان پایان یافتن خشونت خانوادگی علیه زنان بودن به انگیزه نیاز داشت؟

نوشتیم: "من در جوادیه بزرگ شده‌ام. در محله‌ای که زندگی کرده‌ام دختران در سن پایین به ازدواج در می‌آمدند و می‌آیند." وقتی می‌نوشتیم چهره‌ها هم در ذهنم می‌چرخیدند.

دختر همسایه ته کوچه‌مان، برادرش با برادرم، خواهرش با خواهرم و خودش با من هم‌کلاس بود. پدرش اجازه نمی‌داد دخترانش بیش از پنجم دبستان درس بخوانند و بلافاصله به عقد خواستگاران‌شان در می‌آمدند، به سن بلوغ رسیده و نرسیده. با حمایت برادر، و با اصرار خود مریم که می‌گفتند دختر پررو و خودرایی است توانست تا سوم راهنمایی درسش را ادامه دهد. برادر ۱۶ ساله‌ی مریم در جنگ کشته شد و مریم به عقد مردی از خواستگاران‌ش درآمد.

لیلا بود یا صغری یا اکرم؟ در ۵ سالگی او را به مدرسه فرستاده بودند. به قدری کوچک بود که همیشه از درس‌ها جا می‌ماند. فقط زبان ترکی را می‌فهمید و معلم هم نمی‌توانست به او درس یاد دهد. برای همین او را به نیمکت آخر فرستاده بود تا مزاحم یادگیری درس باقی شاگردهای کلاس نشود. به پیشنهاد معلم مدتی پیش او نشستیم تا او را در درس‌ها کمک کنیم. نمی‌توانست آرام بگیرد و با مداد قرمز لب‌ها و صورت خودش و دفترچه مشق‌ها و کتاب‌های بغل دستی‌هایش را رنگی می‌کرد. بعد از مدتی با هم دوست شدیم.

یک بار موقع برگشتن به خانه، به اصرار او به خانه‌شان رفتیم. پدر و مادر نداشت و پیش عمه مسن و شوهر عمه‌اش زندگی می‌کرد. در تنها اتاقی که داشتند یک سماور بود و یک زیرانداز و چند وسیله خرده ریز مثل بشقاب و قاشق. آشپزخانه‌ای در کار نبود. به نظر می‌آمد آنجا انبار یا مغازه است. یک گوشه آنجا هم وسایل خواب و درس او بود. عمه‌اش مثل خود او نمی‌توانست فارسی حرف بزند و سواد خواندن و نوشتن نداشت. آن سال او رد شد و سال بعد دوباره در کلاس اول دبستان ثبت نام کرد. وقتی دبیرستان بودم از یکی از هم‌کلاسی‌های سابقم حال دوستان قدیمی را می‌پرسیدم که به او رسیدیم. در سن ۱۶ سالگی زمانی که ماه‌های آخر بارداری بود



پرده سوم

این روزها تا چشم بر هم می‌گذارم خوابی از گذشته می‌بینم انگار دوباره در همان سال‌ها سیر می‌کنم. در چرت نیمروز بودم که به خوابم آمد، زنده. وقتی این گونه می‌آید احساسم مبهم است. انگار خواب دیده‌ام که مرده و حالا در خواب از خواب پریده‌ام و فهمیده‌ام که زنده است و من سرخوش از این اتفاقی که هنوز نیافتاده. این بار اما از خواب نپریدم. همه چیز خیلی روشن بود، به روشنی یک خواب میان روز.

در زد، در را باز کردم و او را دیدم که پشت در ایستاده با روسری سفت و سختی که فقط گردی صورتش از آن پیدا بود. ما بی‌خبر از زنده بودن آن‌ها عزاداری کرده بودیم و حالا بعد از ۱۵ سال به زندگی کردن بدون او سخت عادت. احساسم دوگانه بود؛ عصبانی از این که بدون هیچ احساس مسئولیتی بچه‌هایش را رها کرده و رفته بود و خوشحال که حالا بالاخره هست. حس عصبانیت را نتوانستم در پشت شوکم پنهان کنم. از سختی‌هایی که بر دختر و پسرش رفته بود گفتم. پرسیدم کجا بودی این همه وقت؟

با چهره‌ای بی‌روح و صامت به من نگاه کردی. به یادم آوردی که این اواخر چطور می‌خواستی رها باشی، دوباره فعالیت‌هایت را از سر گرفته بودی، به سفر می‌رفتی و برای خودت کاسبی راه انداخته بودی. اما او تو را با خود برد و در این سال‌ها به تو اجازه نداده بود با کسی ارتباط داشته باشی. تازه متوجه شدم که او هم پشت سرت ایستاده با چهره‌ای عصبانی از این که با هم حرف می‌زنیم. حس خفگی داشتم، در خواب بغض کردم، فکر کردم چطور نفهمیده بودم؟

قصه او، قصه تو، نزدیکترین انگیزه‌ی ورود من به این عرصه بود.

پرده اول

در خانه را می‌زنند. به خانه می‌آیند و سناریویی آشنا بار دیگر تکرار می‌شود. حکم بازرسی به نام من زده‌اند. وسایل را به هم می‌ریزند. هر چه به نظرشان می‌رسد مرتبط یا نامرتب به اتهامی که شاید می‌خواهند در آینده به من بزنند، از وسایل من یا کاوه، برمی‌دارند تا دست پر رفته باشند. احضاریه‌ای را هم به دستم می‌دهند. تعارف می‌زنند که اگر

مستاجر خانه گنده لات تهرانی!

ابوالفضل محقی



خانه ای بود دو طبقه آجری که روی آجرها را سیمان سفید کشیده بودند، از نوع تیبیک خانه های دو طبقه ای که در سال های دهه پنجاه مد شده بودند. یک کوچه بن بست در خیابان صفا (ایران مهر) میدان فویزه، خانه بزرگ بود. طبقه دوم آن را ما اجاره کرده بودیم. یک سالن دراز با سه اتاق خواب بزرگ، یکی از سه اتاق در اختیار صاحب خانه بود. همیشه قفل شده و تاریک، حتی پنجره اتاق را هم با پرده ضخیمی پوشانده بودند. کوچه بسیار آرام بود و خانه آرام تر. تنها یک مادر پیر همراه با پیردخترش که معلمه بود، در آن زندگی می کردند. خانه ایده آلی به نظر می رسید طوری که بعد از مدتی محل جلسات و قرار های سازمانی شد.

دو سالی از انقلاب گذشته بود و هنوز فضا به شدت تب و تاب انقلاب را داشت. تب و تابی که جنگ تازه شروع شده آن را بیشتر می کرد. مساجد محلی و کمیته ها فعال تر شده بودند. مسجد محل ما انتهای خیابان قرار داشت که همیشه پر بود از جماعتی که برای گفتگو با آخوند مسجد آن جا جمع می شدند، همراه کمیته ای مملو از جوان ها و نوجوان های محل. مادر پیر که صاحبخانه بود ناراحتی آسم داشت. من هر بار که اتفاقی او را می دیدم به سختی نفس می کشید و همان جا روی صندلی راحتی که در حال طبقه اول گذاشته بودند به پشتی تکیه داده تسبیح می چرخاند، ذکر می گفت و آه می کشید. مادر و دختر آدم های عجیبی بودند. صحبت نمی کردند و حضورشان حس نمی شد. کوچکترین نشانی از غوغای بیرون در این خانه نبود. مهجور و گرفته. دختر صاحبخانه هفته ای چند بار بالا می آمد در اتاق را باز می کرد به داخل اتاق می رفت در را می بست و ساعتی آن جا بود و برمی گشت. هر از گاهی نیز دست مادرش را می گرفت و به سختی او را بالا می آورد. هر دو به داخل اتاق می رفتند و من گاه صدای گریه آرام مادر را می شنیدم.

اتاق برایم جنبه اسرار آمیزی یافته بود. در آن اتاق چه بود؟ چرا گریه می کردند؟ چرا این همه پنهانکاری و سکوت؟ تنها یک روز اتفاقی در اتاق را باز دیدم. گویا دختر صاحبخانه فراموش کرده بود آن را ببندد. اتاقی نسبتا بزرگ بود با وسایلی عجیب، یک عکس نقاشی شده بسیار بزرگ از حضرت علی در قابی طلائی که دور آن چراغ های رنگی کشیده شده بود. دو دمبیل بزرگ چوبی همراه با کباده آهنی که نصف اتاق را پر می کرد، همراه عکسی از یک مرد جوان قوی هیکل که لباس باستانی کارها را پوشیده بود. اتاق لبریز از وسایل گوناگون بود. نمی دانستم در اتاق را ببندم یا بروم پائین و بگویم که در اتاق باز مانده است. نهایت تصمیم گرفتم و پائین رفتم. در شیشه ای طبقه پائین را زدم. دختر صاحبخانه در را باز کرد. خواستم صحبت کنم به آرامی بیرون آمد. "مادر سخت مریض است، بفرمائید کاری داشتید؟" گفتم: "امیوارم حالشان خوب شود. شما فراموش کرده اید که در اتاق بالا را ببندید." رنگ از رخسارش پرید. به عجله به داخل بازگشت و همراه دسته کلیدش بالا آمد. در اتاق را بست و گفت: "ممنون، این اتاق برادرم بود لطفا چیزی به کسی نگوئید!" و با سرعت برگشت.

اتاق با آن دمبیل ها، آن کباده، آن عکس و تاکید دختر که چیزی نگوئید، کنجکاویم را بیشتر کرده بود. اما سرعت تحولات روزانه انقلاب، حضور قابل لمس جنگ، شیشه های ضربه خورده پنجره ها با چسب های اسکاچ، خاموشی های شبانه، صدای آژیر های جنگی و نخستین حمله های جوان های محل که سر کوچه ها در حال ظاهر شدن بودند، شیون مادران، و صف های طویل برای گرفتن ارزاق جانی برای این کنجکاو نمی نهاد.

درگیری مجاهدین، ترورهای روزانه، انفجارها، بگرویند ها به اوج رسیده بودند. خبر اعدام های دسته جمعی مجاهدین و برخی از افراد سایر گروه ها صفحات روزنامه ها را پر کرده بود. مادرم که با ما زندگی می کرد تمام وقت دعا می خواند. هر زمان جلسه ای در خانه بود پشت پنجره می ایستاد و آیت الکرسی می خواند و به کوچه فوت می کرد. معتقد بود که دعاهایش مانع از دیدن شدن این خانه می گردند. هنوز تصویر او را که ساعت ها درست به اندازه جلسات طولانی ما پشت پنجره می ایستاد و دعا می خواند بیاد دارم. یک خانه سیمانی سفید با مادری ترس خورده که پشت پنجره طبقه دوم دعا می خواند. دختر و مادر دیگر که در طبقه پائین در سکوتی مرموز زندگی می کردند و آن ها نیز دعا می خواندند.

سر انجام روزی از بقال محل که حال اندکی آشنا شده بودم، پرسیدم: آقا قدرت چه به سر صاحبخانه ما آمده که این مادر و دختر این طور گوشه گیری می کنند؟" با تعجب به من خیره شد و گفت: "واقعاً نمی دانی کجا زندگی می کنی؟ این خانه مال حسین فرزین است. یک زمان از اول این خیابان تا در این خانه نوجه های او گوش تا گوش می ایستادند. گنده لات محل بود. تو همان طبقه که شما می نشینید، هرشب لات های محل جمع می شدند. برای خودش زورخانه داشت. این مسجد محل هم پاتوقش بود. دسته عزاداری راه می انداخت. خودش غلام می گرفت. فکر کنم هنوز غلامش تو مسجد باشد. دمدمای ای انقلاب با دارودسته خود طرفداری شاه می کرد. چماقدارهاش به تظاهرات حمله می کردند. بعد از انقلاب انقلابی شد، یک شبه رفت کمیته و لباس کمیته پوشید. اما نمی دانم چه کرد که گرفتنش و چند هفته بعد هم اعدام شد.

دروغ نگفته باشم کمیته از همین خانه یک تاکسی بار اسلحه کشف کرد. هم ناکس بود هم لوطی! به من بدی نکرد اما خوب به لات بود، نمی دانم چرا کشتندش. تمام نوجه هایش همین افراد کمیته محل اند. زمان عجیبی است آن ها که یک روز پشت حسین فرزین صف می کشیدند و یقه پاره می کردند حالا از دوفرسخی خانه اش هم رد نمی شوند وحالی از مادر پیرش نمیگیرند!"

وقتی به خانه برگشتم حس عجیبی داشتم. فکر می کردم خانه عوض شده است. انگار روح حسین فرزین در آن اتاق بسته در حال کشیدن کباده بود و از پشت در به این مستاجر تازه نگاه می کرد و زیر لب چیزی می گفت. چه خانه عجیبی! یک روز خانه حسین فرزین و یک روز خانه یک فدائی و مرکز جلسات. مدتی بعد آن خانه را تخلیه کردم و در پاسخ یکی از بچه های انتشارات که پرسید "امنیت خانه چگونه بود؟" به شوخی گفتم: "میدانی خانه حسین فرزین است! یک لانه زنبور که مادرم با دعاهای خودش از دیده ها پنهانش کرده بود. اما تمامی کمیته محل این جا را می شناسند و روزی آویزان و جیره خوار این خانه بودند. یک ماشین سلاح از این خانه مصادره شده است. من صلاح نمی دانم کسی از بچه ها این جا را کرایه کند." او به ظاهر قبول کرد، اما گویا برای یکی از مسئولان محلی سازمان آن خانه را اجاره کرد و ماه ها بعد در یورش به سازمان یکی از بهترین کادر های سازمان فدائی داخل همان خانه دستگیر شد و چند ماه بعد اعدام گردید. خانه دو طبقه سیمانی! خانه ای در انتهای یک کوچه بن بست؛ تجسمی از تاریخ یک سرزمین.

خوانش ضد شادی از اسلام

فرخ نعمت پور



اخیرا آقای پرویزی استاندار خراسان جنوبی گفته بود که "در خراسان شمالی که مراسم سنتی برگزار می‌شود، زنان می‌رقصند، مردان می‌رقصند. اما کنی هم وجود دارند که خیلی به اسلام و مسلمین لطمه وارد نمی‌شود." بدنبال این سخنان تعدادی از روحانیون خراسان جنوبی از جمله امامان جمعه دست به تحصن زدند و سخنان او را نافی دین خواندند. نماینده خامنه‌ای در این استان از تحصن علیه استاندار حمایت کرده‌است.

داستان سخنان تند و تیز علیه کنسرت‌های موسیقی و شادی و رقص و پایکوبی مردم در خراسان بزرگ، داستان تازه‌ای نیست. اما آنچه مهم است و باید به آن توجه کرد، تشدید مخالفت‌های روحانیون و مراجع و مراکز دینی است که به خامنه‌ای نزدیک اند و اساساً در تقسیم بندی جناحی درون نظام خود را در جناح اصولگرایان، تندروها و بیت رهبری باز می‌یابند. روحانیون و افرادی که اسلام را در یک کلام ضد رقص و پایکوبی و شادی معرفی می‌کنند، و سنتی‌ترین قرائت را از آن رانه می‌دهند.

بسیاری از تحلیل‌گران پیدایش و صعود این پدیده را به مسئله تضاد جناح‌ها و اختلافات درون حاکمیتی پیوند می‌زنند، این که این گونه افراد اساساً مخالف دولت روحانی و اقدامات آن اند و بنابراین از هر فرصتی برای ضربه زدن به آن استفاده می‌کنند. سخنان پرویزی هم از جمله موارد و فرصتهایی بود که شرایط را برای هجیمه جناح مقابل فراهم ساخت.

اما فارغ از تمامی این موارد، طبق تجربه‌ای که در طول زمامداری حاکمیت جمهوری اسلامی وجود دارد، باید گفت که این رژیم از همان ابتدا مخالفت خود را در کل با موسیقی، رقص و شادی اعلام کرد، ولی آنچه در تمامی این سالها توانسته علیرغم سرکوبهای رژیم تداوم یابد، موسیقی سنتی و محلی در مناطق ایران بوده که برخلاف موسیقی از جمله پاپ و راک که صادراتی غرب بوده چنان با فرهنگ و گذشته مردمان این سرزمین جوش خورده که ستاندن آن از مردم برای رژیم غیرممکن بوده است. برای همین در تمامی این سالها علیرغم اعمال محدودیتها، شاهد حضور موسیقی سنتی و محلی تحت عناوین مختلف بوده‌ایم. در واقع مخالفت حاکمیت با موسیقی و رقص عمدتاً از دریچه ایدئولوژی ضد غربی انجام می‌گیرد و بنابراین بنوعی آن موسیقی‌ای که وارداتی غرب نیست از هجوم مغول‌ها در این سالها بدور بوده‌است.

اما با اتفاقاتی که در خراسان روی می‌دهند، این تصور بوجود می‌آید که کم‌کم تحولی دیگر در درون رژیم در شرف وقوع است که این بار سراغ موسیقی سنتی و محلی مردمان این دیار هم می‌رود. آن بخش از موسیقی محلی که با دردها و خوشیهای مردم آمیخته است و بازتاب دهنده رنج و محنت و شادیهای آنها است و در وقت مشکلات و نامهربانیهای روزگار با تشویق به رقصی به سراغشان می‌رود، مرتجعین مذهبی را بشدت آشفته ساخته است. اگر آنان قبلاً به موسیقی محلی بعنوان امکانی جهت ممانعت از ورود فرهنگ غربی می‌نگریستند، حال خود به مصاف آن می‌روند و نیت و عمل را برای برانداختن آن بسیج کرده‌اند. در واقع نگرش مذهبیون مرتجع از موسیقی محلی، یک نگرش مخدوش و تابع شرایط سیاسی روز است که حتی ربطی به مبانی مذهبی ندارد. آنان هر روز سازی می‌زنند.

بنابراین اگر سگگ نشانه مرتجعین مذهبی قبلاً بیشتر متوجه مظاهر غربی (بخوان مدرن) موسیقی بود، هم اکنون متوجه آن بخشهایی از فرهنگ این سرزمین است که حتی به پیش از ظهور اسلام بر می‌گردد. این سگگ حال اعصار را نشانه گرفته است.

این چه سیستمی است که چنین از گذشته و از حال و از آینده می‌ترسد؟

بیکار زنان ...

ادامه از صفحه ۴

این واقعیت به میزان بسیاری بخاطر فعالیت سازمانی و با برنامه در اتحادیه‌ها و سازمانهای کارگری بوده است. طلب درخواست حق رای که در برخی دموکراسی‌های غربی تا دهه ۶۰ میلادی به زنان داده نمی‌شد، برای نخستین بار در ۸ مارس ۱۹۰۷ توسط زنان کارگر نساج آمریکا در حالی که پلیس مشغول ضرب و شتم آنان بود، خواسته شد. حمایت از حقوق واقعی زنان همواره در برنامه‌ها و قطعنامه‌های سازمان‌های کارگری در همه جای جهان حائز اهمیت بسیاری بوده است.

از آغاز پیدایش احزاب و اتحادیه‌های کارگری در ایران تلاش زیادی برای شناساندن وضعیت زنان صورت گرفته است. زنده یاد "سلطان زاده"، یکی از پیشگامان جنبش کارگری، در شرایطی که مخالفت با حقوق زنان حتی در مجلس شورا حاکم بود و دفاع از حقوق زنان می‌توانست عواقب سختی داشته باشد، در آن دوره جزء اولین کسانی بود که به خاطر توجه‌اش به مسئله زنان، مقاله‌ای تحقیقی با عنوان "موقعیت زن ایرانی در آغاز عصر پهلوی" نوشته است. به جرأت می‌توان گفت که هیچ قطعنامه کارگری در روز جهانی کارگر را نمی‌توان سراغ داشت که حداقل یک بند آن مربوط به دفاع از حقوق زنان نباشد. در بند چهارم قطعنامه روز کارگر شورای متحده مرکزی در سال ۱۲۲۵ این اتحادیه خواستار تساوی دستمزد زنان با مردان شد. زنان ایران خود بخشی از نیروی کار اند و در عرصه کار مطالبات و منافع یکسانی با عموم کارگران دارند. وجود این فصل مشترک بیش از هر عامل دیگری جنبش کارگری و زنان را به هم پیوند می‌زند. مبارزه علیه بیکاری، برای دستمزد مناسب، حق تشکّل، ایمنی محیط‌های کار، ممنوعیت کار کودکان و بطور کلی داشتن قانون کار مناسب، دستمزد برابر و غیره مبارزه برای مطالباتی است که وضعیت دشوار اکثریت زنان نیز معلول نبود آنهاست. به عبارتی یکی از میدان‌های اصلی کارزار فمینیستی حقوق کار و جنبش کارگری است. مبارزه در این میدان زنان و کارگران را به هدف‌های مشترکشان نزدیک می‌کند و کمک موثری به استقرار دموکراسی خواهد کرد که برای پیشبرد مبارزات دموکراتیک کل جامعه الزامی است. عدم کامیابی برخی از کمپین‌ها و سازمان‌های زنان در رسیدن به اهدافشان در سالهای اخیر نمی‌تواند بی‌ربط با فقدان پیوند این مبارزات با هم باشد.

قوانین ارتجاعی و تبعیضات جمهوری اسلامی علیه زنان در تضاد با روح زمانه، مورد مخالفت و بیزاری زنان و نیروهای ترقیخواه، و محل توسعه و پیشرفت اند. از همین روی ناکارآ و ناماندگار اند، اما از بین بردنشان مستلزم همبستگی میان جنبش زنان با جنبش کارگری و سایر جنبش‌های ترقیخواهانه است که از حقوق زنان نیز بطور پیگیر حمایت کرده و می‌کنند. به طور کلی مبارزات زنان هرگز نمی‌تواند از مبارزات سیاسی - اجتماعی مردم برای استقرار یک حکومت دموکراتیک جدا باشد و دسترسی زنان به حقوق شان در یک حکومت غیر دموکراتیک و استبدادی امری ناممکن است، اما این نافی مبارزه سازمان‌های مختص زنان و اهمیت آنها نیست. مسائل خاص زنان که در اثر تسلط طولانی روابط پدسالارانه در جامعه به وجود آمده اند، ضرورت تشکیل چنین سازمان‌هایی را در هر حال ایجاب می‌کند.

ما خواهان برابر حقوقی شهروندان و اجرای بی‌خداشه حقوق بشر هستیم

چه کسی خط ...

ادامه از صفحه ۱۲

نوشتم: "چند بار شاهد خودکشی دوستان و اطرافیانم به دلیل رهایی از خشونت خانوادگی بودم." با هم دوست بودیم، دوستانی بسیار صمیمی. پدرش در مجموع رفتار خشنی داشت؛ گاهی هم مهربان بود. به نظر می‌رسید مصرف مواد باعث شده بود رفتار متغیری داشته باشد. او و خواهرها و مادرش را بارها زده بود. اجازه رفت‌وآمد نداشتند، برای همین مخفی‌کاری یکی از کارهای اساسی آنها بود که مادر با آنها در این کار همراه بود. هر دری را به روی دخترها می‌بست در دیگری پیدا می‌کردند. از دوستان دیگرم که در رفت‌وآمد آزاد بودند، به امور بیرون از خانه آشناتر بود. سال آخر دبیرستان بود که به دلیل حبس خانگی توسط پدرش خودکشی کرد. اما خودکشی او باعث نشد که ذره‌ای تغییر در رفتار پدر حاصل شود و یک سال بعد از مرگ او، خواهر ۱۵ساله‌اش به عقد مردی درآمد تا شاید فرمانبردار شود.

نوشتم: "دلایل دیگران هر چه باشد امثال من خشونت را زندگی کرده‌ایم مبارزه با آن دلیلی بود که به فعالیت در جنبش زنان علاقمند شدم."

روی صورتش جای سگک کمربند ۴۰ سال پیش پدر هنوز پیداست. لکه‌ای که خاطرات سیاه آن سالها را زنده نگه می‌دارد. هنوز اگر از او پرسشی چطور بود زندگی با او، طوری بغض می‌کند و گریه که انگار نه انگار ۴ دهه پیش مرده است. می‌گوید در یک کوچه با مادرش همسایه بود. مادر اما هر وقت به دیدن دختر می‌آمد و صدای کتک زدن او را از پشت در می‌شنید آهسته به خانه‌اش برمی‌گشت. ۱۲ سال داشت که ازدواج کرده بود با زور و تهدید چاقوی پدر که آن موقع خواستگارش بود.

می‌گفت با این حال دوست داشتم لباس عروسی به تن کنم، لباسی که هیچ وقت به تنش نکرد. پدر با دختران دیگر دوستی می‌کرد، دختران را به خانه می‌آورد برایشان لباس‌هایی را می‌خرید که از بچه‌های خودش دریغ می‌کرد. اما تا ۲۰ سالگی به مادر اجازه نمی‌داد حتا برای خرید ماست و شیر و نان تا سرکوچه برود. به او می‌گفته تو بچه ای و نمی‌توانی از خودت مراقبت کنی. در شیراز با یکی از همین دخترها همخانه بودند. می‌خواست به تهران بیاید و او را به عقد خود درآورد که تصادف کرد و مرد. مادر که در تمام این سالها به زور پدر نتوانسته بود درسش را ادامه دهد، شغلی داشته باشد، به دور از چشمش خیاطی می‌کرد و پولش را ذخیره. وقتی مرد این بچه‌ی تازه بزرگ شده که دیگر اجازه داشت خودش به بیرون برود ۵ بچه قد و نیم قد داشت. می‌خواستند او را به عقد عمویم دریاورند اما مخالفت می‌کرد.

از برادر شوهرش خواسته بود برایش شغلی در بهزیستی جور کند اما گفته بود اداره‌ها فاسد اند و جای زنها نیست. به ناچار به خیاطی ادامه داد، زنهای همسایه هم او را یاری کردند و پارچه‌هایشان را برای دوخت به پیش او می‌آوردند. سرانجام با پول خیاطی توانست دو اتاق کوچک بالای مغازه‌ای برای بچه‌های خودش بگیرد تا از خانه پدر بزرگ خارج شویم. بعد به عقد مردی درآمد که یک زن و ۹ بچه داشت تا شاید خانواده همسر سابقش دست از سرش بردارند. ولی تازه فشارها شروع شدند.

هر روز داستانی تازه. یک روز دادگاهی شد که صلاحیت نگهداری بچه‌ها را ندارد چون ازدواج کرده، روز دیگر حقوق پدرم را از او گرفتند و به قیم ما پدر بزرگم دادند تا هر ماه سر کج کند و مستمری بچه‌هایش را از او بگیرد. نصفه‌شب بود که با صدای بلند تهنوع او از خواب پریدیم. در حمام وایتکس خورده بود تا شاید از این وضعیت رها شود. هنوز مدرسه نمی‌رفتم، ترسیده بودم، ترسیده بودیم و در بالکن جمع بودیم تا بلکه زنده بماند. خواهر بزرگم دستش را در دهان او کرده بود و مجبورش می‌کرد بالا بیاورد؛ شاید زندگی‌اش را. بعدها می‌گفت خودم را نمی‌بخشیدم اگر شما را تنها گذاشته بودم.

پشت پرده

می‌آیند، می‌روند، بازخواست می‌کنند، حکم می‌دهند، حکم اجرا می‌کنند، راه تعیین می‌کنند، تغییر راه نشان می‌دهند، تهدید می‌کنند، بازداشت می‌کنند، اخراج می‌کنند... همه این کارها را به استناد قانون نانوشته خود می‌کنند. قانون نانوشته‌ی پنهانی که بر همه‌ی قانونها سوار است. «... شاید بخواهید روایت‌های خشونت خانوادگی را به سازمان‌های حقوق بشر بدهید، سیاه‌نمایی می‌کنید... می‌دانید داستان اعظم هم ساختگی بود؟»

چه کسی مسئول تعیین خط قرمزهاست؟ یک روز به ما گفتند تجمع نکنید هر کار دیگری نکنید، بروید به مردم آموزش بدهید، بروید امضا جمع کنید اما تجمع نکنید در حالی که برگزاری تجمع طبق قانون اساسی آزاد است. می‌گفتند اگر تجمع کنید از شما سوءاستفاده می‌شود و در تجمع شما افرادی می‌آیند و شعارهایی می‌دهند که با منافع ملی در تضاد اند. کمپین یک میلیون امضا را به راه انداختیم و شروع کردیم به جمع‌آوری امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز. تا چند ماه با عناوین مختلف به ما فشار می‌آوردند.

مستقیم نمی‌گفتند این کار را نکنید، اما می‌گفتند در مترو امضا جمع نکنید مترو یک مکان امنیتی است؛ همان مترویی که هم اکنون فقر در آن پرسه می‌زند و تعداد دست‌فروش‌هایش از مسافرانیش بیشتر است. گفتند در پارک امضا جمع نکنید نیروی انتظامی مسئول حراست از

پارک‌هاست؛ همان پارک‌هایی که تن‌ها را به حراج می‌برند و در روز روشن هر نوع موادی در آن‌ها به فروش می‌رسد. حالا به روشنی می‌گویند اجتماع بیش از دو نفر در خانه‌ها محفل غیرقانونی محسوب می‌شود و به حکم قانون نانوشته‌شان، حکومت نظامی را نه در خیابان‌ها که در خانه‌ها برقرار می‌کنند. البته ادعا دارند که دلیل این مرز گذاشتن‌ها حفاظت از خود ماست، چون دائما دیگران می‌خواهند از ما سوءاستفاده کنند و آنها مراقب ما نیستند. مانند پدران، شوهران و برادران که به بهانه حراست از دختران، همسران و خواهرانشان آنها را از کوچکترین رفت‌وآمد و تحرکی منع می‌کنند. قیم‌هایی که خانه را امن می‌خواهند با ریاست خود بر آن به حکم قواعدی یک طرفه و دست ساخته‌ی خود نه به بازنشسته از دل ساکنان خانه.

من اما می‌گویم چرا ما باید برای اقدامات به حقمان پاسخ بدهیم، این شماست که باید پاسخگوی این شرایط باشید و راه را برای ما هموار کنید تا بتوانیم خانه را جای بهتری برای زندگی بسازیم. چه کسی این قدرت را به شما تنفیذ کرده که مردم را بازخواست کنید؟ شما در قبال این قدرتی که دارید و خودسرانه از آن استفاده می‌کنید و قاعده‌های یک جانبه وضع می‌کنید، به چه کسی پاسخگوئید؟ خط قرمزها را مردم به واسطه نهادهای مدنی تعیین می‌کنند نه دولت.

دولت‌یان صرفاً مجری‌اند و مسئول در برابر قدرتی که به آنها سپرده می‌شود؛ مجریان اجرای قانونی که مردم می‌خواهند نه قواعدی خودسرانه که بر مردم تحمیل می‌کنند. مردم حق تعیین قواعد حاکم بر خود و به نقد کشیدن هر روز آن را دارند. قانون باید به صورت مشارکتی و از دل‌های همین مردم بیرون بیاید. این قدرت تنها زمانی مشروع است که برای سهیم شدن اعضای این خانه در سرنوشت خودشان، خانه‌شان، اعضای خانه‌شان به کار برود نه سرکوب و منکوب کردن ساکنان و از آن خود کردن خانه و منافع زیستن در آن. قدرتی که مطیع قواعد برساخته‌ی مردم نباشد و خودسرانه اعمال زور کند، مشروعیت ندارد. قواعد این خانه باید تغییر کنند، باید ما ساکنان این خانه بتوانیم برای بهروزی این خانه و ساکنانش تلاش کنیم.

من هنوز امید دارم به روزی که مادران و دختران و همسران و زنان، قواعد این خانه را تغییر دهند، حتی اگر رسیدن به آن نزدیک نباشد. آن روز قدرت نامشروعی که بر سقف خانه‌شان سایه افکنده کنار می‌زنیم و بین ساکنان آن تقسیم می‌کنیم، از طریق دخیل‌شدن مستقیم مردم در فرایند تصویب قانون. برای رسیدن آن روز لازم است بدانیم که قدرت واقعی در دستان ماست. لازم نیست در برابر خشونت‌تی که بر ما می‌رود سکوت کنیم، باید کنار هم بایستیم و داستان‌هایمان را با صدای بلند بگوییم. این داستان‌ها قصه این خانه را می‌سازند.

منبع : بیدارزنی

انتخابات پارلمانی هلند و احزاب مطرح آن

سیامک کلهر



انتخابات پارلمانی کشور هلند در تاریخ ۱۵ مارس ۲۰۱۷، برگزار می شود. گفته می شود که جز در مواقعی که هلند دستخوش طغیانهای بزرگ آب شده، تاکنون هیچ واقعه ملی دیگری هلند را تا این میزان در کانون توجه جهانی قرار نداده است. در این باره تقریباً اتفاق نظر وجود دارد که نتایج انتخابات هلند، البته نه با تناسب خطی، شاخصی (اندیکاتور) از نتایج انتخابات در فرانسه و آلمان، و تا حدودی آینده اتحادیه اروپا خواهد بود. این روزها نه فقط از کشورهای مختلف اتحادیه اروپا بلکه حتی از ژاپن نیز خبرنگارانی به هلند اعزام شده اند تا روند و نتایج این انتخابات را گزارش کنند.

احزاب حاضر در عرصه انتخابات، سر لیست ها و چکیده برنامه های آنها

در زیر ۷ بزرگترین حزب هلند به اختصار و بر حسب تعداد کرسیهایی که طبق آخرین نظرسنجی ها در انتخابات روز چهارشنبه کسب خواهند کرد، معرفی شده اند.

نام: حزب مردمی برای آزادی و دموکراسی (حزب لیبرال (Volkspartij voor Vrijheid en Democratie)
 نام رهبر حزب: مارک روتته (Mark Rutte)
 "حزب مردمی برای آزادی و دموکراسی" در سال ۱۹۴۸ تاسیس شده است و تا کنون یکی از احزاب اصلی هلند بوده و پس از جنگ دوم جهانی تاکنون ۱۵ بار در ائتلاف حکومتی شرکت داشته است.
 آقای مارک روتته، متولد سال ۱۹۶۷ می باشد و از سال ۲۰۰۶ تا کنون عهده دار پست نخست وزیری کشور هلند است. شعار انتخاباتی این حزب "قطعا هلند" بوده و بر محورهای مهاجرت، تطبیق مهاجران بر جامعه هلند، تسهیل قوانین بازار کار و تمرکز و سرمایه گذاری در عرصه های امنیت، دادگستری و دفاع متمرکز است

نام: حزب برای آزادی (حزب پوپولیست راست (Partij voor de Vrijheid)
 نام رهبر حزب: خرت ویلدرز (Geert Wilders)
 حزب آزادی در سال ۲۰۰۶ تاسیس شده است. رهبری این حزب از هنگام تاسیس تا کنون بر عهده آقای خیرت ولدرز بوده است. ویلدرز متولد سال ۱۹۶۳ است. او از سال ۱۹۹۸ تا سال ۲۰۰۴ از طرف حزب لیبرال نماینده مجلس بود. در سپتامبر ۲۰۰۴ از حزب لیبرال جدا شد و به چهره ای جنجالی با افکار راست افراطی تبدیل شد.
 اکنون آقای ولدرز نه تنها در اروپا بلکه در دنیا بمتابه یکی از رهبران سیاسی اسلام ستیز شناخته شده است. ویلدرز چهره ای جنجالی و گستاخ است. او ریشه اصلی مشکلات هلند را در اسلامیزه شدن هلند می داند.
 شعار محوری این حزب دست راستی در انتخابات پیش روی هلند "هلند دوباره از آن ما" است.
 ویلدرز برنامه مقدم خود را مقابله با هجوم مسلمانان و اسلام زدایی از هلند، توجه و ارتقاء بودجه در زمینه های تأمین اجتماعی، دفاع و پلیس می داند. سیاست خارجی مقدم آقای ویلدرز، ترک هلند از اتحادیه اروپاست، که برای رسیدن به این هدف، برگزاری همه پرسی الزامی است.
 ویلدرز را می توان در زمره آن دسته از بازیگران حوزه سیاست دنیا دانست که بر بستر تبلیغات پوپولیستی و عامه پسند، اما بشدت سطحی و غیر واقعی توانسته است توجه مثبت بخشی از جامعه هلند را بخود جلب کند.
 ویلدرز را ترامپ هلند و اروپا می نامند. این نسبت ناروا نیست، اما در عین حال می تواند مشخصه های هلندی پوپولیسم و شخص ویلدرز را ناداده گیرد.

نام: حزب دموکرات مسیحی (Christen-Democratisch Apeal)
 نام رهبر حزب: سیبراند بوما (Sybrand van Haersma Buma)
 حزب دمکرت مسیحی در سال ۱۹۸۰ پایه گذاری شد. این حزب نیز با ادغام ۳ حزب و سازمان با گرایشهای عدالتخواهانه، محافظه کارانه و مذهبی ایجاد شده است. از آن تاریخ تا کنون این حزب، و بیشتر از آن نیز "پیشینیانش"، توانسته است بدفعات در ائتلاف های حکومتی شرکت کند.
 شعار مرکزی این حزب در انتخابات ۲۰۱۷ "انتخابی برای هلند بهتر" است.
 آقای بوما متولد ۱۹۶۵ است و از سال ۲۰۰۲ نماینده مجلس و از اکتبر ۲۰۱۰ رهبر حزب دمکرات مسیحی در مجلس نمایندگان هلند است.

نام: حزب سبز چپ (GroenLinks)
 نام رهبر حزب: یسه کلافر (Jesse Klaver)
 حزب سبز چپ حاصل ادغام ۴ حزب، از جمله حزب کمونیست هلند، در سال ۱۹۹۰ است. در انتخابات پیش رو، رهبری حزب چپ سبز هلند را جوانی آگاه و جسور بنام یسه کلافر هدایت می کند. کلافر از سال ۲۰۱۰ نماینده حزب چپ سبز و از ماه مه ۲۰۱۵ رهبری حزب را بر عهده دارد. او پیشتر مسئول سازمان جوانان این حزب بود.

شعار چپ سبز در انتخابات ۲۰۱۷ "زمان برای تغییر" است. این برنامه بر همبستگی مدرن، توانمندسازی، آموزش و پرداختن به نابرابری درآمدها تمرکز دارد. حزب سبز چپ در عرصه سیاست خارجی از مدافعین اتحادیه اروپا است.
 چنان که از نتیجه آخرین نظرسنجی ها پیداست، حزب چپ سبز برای نخستین بار در رده چهارم قرار گرفته و جزو جریانات پیشتاز در انتخابات است.

نام: دموکرتها ۶۶ (Democraten 66)
 نام رهبر حزب: الکساندر پختولد (Alexander Pechtold)
 حزب دمکرات ۶۶ در سال ۱۹۶۶ تاسیس شده است. این حزب ماحصل جنبشهای دانشجویی - روشنفکری سالهای دهه ۶۰ اروپا در هلند است. حزب دموکرتها ۶۶ از بدو تاسیس، خود را حزبی دموکراتیزه کردن نظام سیاسی هلند تعریف کرده است. شعار مرکزی این حزب در انتخابات ۲۰۱۷ "با هم قویتر و ایجاد شانس و موقعیت برای همه" است.

انتخابات پارلمانی ...

ادامه از صفحه ۱۷

رهبر این حزب آقای الکساندر پختولد متولد ۱۹۶۵ است. او از نوامبر ۲۰۰۶، رهبری حزب در مجلس نمایندگان را به عهده دارد. پختولد پیش از ورود به عرصه سیاست، در مقامهای شهردار و وزیر خدمت کرده است. نگاه و توجه دمکراتهای ۶۶ اساساً بر امر آموزش و اشتغال زایی و مدافع بلامنازع اتحادیه اروپا است.

نام: حزب سوسیالیست (Socialistische Partij)

نام رهبر حزب: امیل رومر (Emil Roemer)

حزب سوسیالیست در سال ۱۹۷۲ تاسیس شده است. زمانی دارای برخی تمایلات تروتسکسیتی بوده است. اما اکنون کلاً خود را ایدئولوژیک تعریف نمی کند. این حزب مدافع همبستگی اجتماعی، برابری، کرامت انسانی و عدالت اجتماعی است. رادیکالیزه کردن سازمان بیمه و تامین اجتماعی کشور و برداشتن قانون پرداخت بخشی از هزینه درمانی از جانب مردم، کاهش فقر، افزایش حداقل دستمزد و حقوق بازنشستگی دولتی و جدایی از اتحادیه اروپا از اهم رئوس برنامه حزب سوسیالیست هلند اند. مرسوم است این حزب را حزبی که از حضور در قدرت پرهیز دارد، بنامند. اما به نظر می رسد سوسیالیستها این بار با نگاه به قدرت وارد عرصه انتخابات شده اند.

امیل رومر، رهبر حزب، متولد ۱۹۶۲ است، با سابقه آموزگاری و عضو حقوقدان شهرداری بوکسمیر. از نوامبر ۲۰۰۶ نماینده حزب سوسیالیست و از مارس ۲۰۱۰ رهبر و سخنگوی حزب است.

نام: حزب کار (حزب سوسیال دموکرات) Partij van de Arbeid

نام رهبر حزب: اودویک اشچر (Lodewijk Asscher)

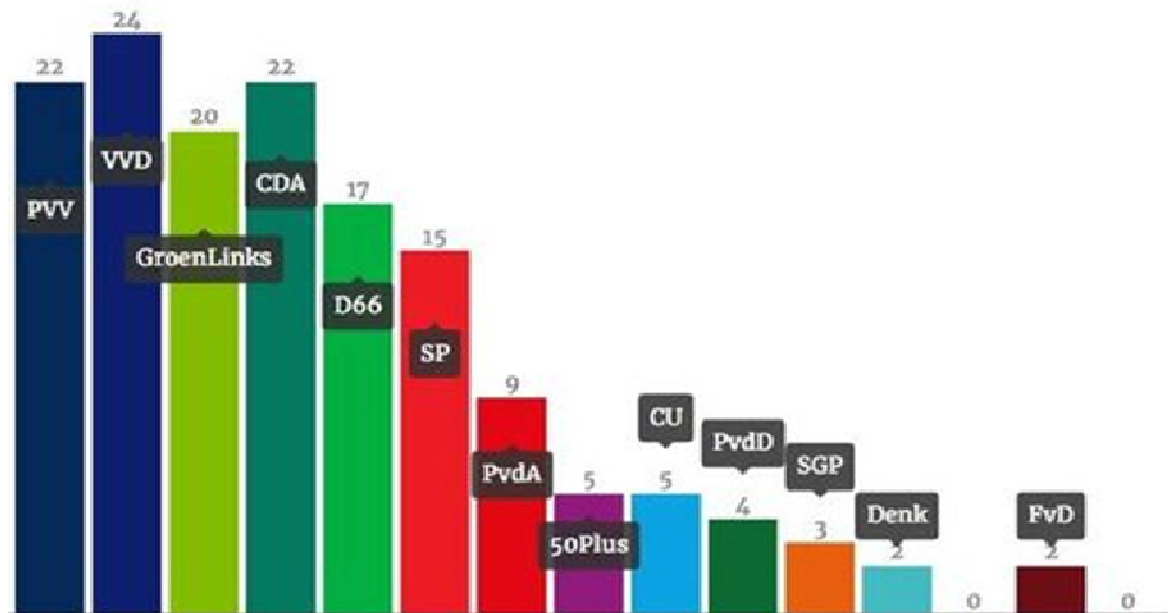
حزب کار در واقع همان حزب سوسیال دمکرات است. این حزب با ادغام سه حزب و سازمان با گرایشهای سوسیال دموکراتیک، در سال ۱۹۴۶ تاسیس شده است.

برنامه انتخاباتی این حزب "جامعه متحد و منسجم هلند بر پایه های: سهم عادلانه، کار ثابت، زندگی خوب و سالم، آموزش، آزادی و حق کنترل" است.

آقای اشچر از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۶ حقوقدان شهرداری آمستردام و از ۲۰۱۲ یکی از معاونان نخست وزیر و وزیر امور اجتماعی و از ۹ دسامبر ۲۰۱۶ رهبری حزب کار را بر عهده دارد.

آخرین نظر سنجی ها

انتخابات روز چهارشنبه آینده هلند دارای اهمیتی ویژه برای هلند و اتحادیه اروپا است. برخلاف انتخابات پیشین هلند که اساساً نبرد نهایی بین حزب لیبرال یا دمکرات مسیحی با حزب کار بود، اکنون این انتخابات می تواند به صحنه نبرد ۲ حزب لیبرال و حزب راست افراطی ویلدرز بر سر این که کدام یک قدرتمندترین حزب است، تبدیل گردد. نمای زیر نتایج آخرین نظرسنجی ها را نسان می دهد.



در صورت پیروزی حزب راست افراطی ویلدرز که تا ۱۰ روز پیش در صدر نظر سنجیها بود، حلقه ترامپ، برکزیست قویتر شده و می تواند تأثیری جدی بر روند جدایی دیگر کشورها از اتحادیه داشته و از طرفی به تقویت ناسیونالیسم و جلوگیری از ورود مهاجران، بویژه آوارگان کشورهای ویران و جنگ زده مسلمان گردد. انتخابات ۱۵ مارس برای مردم هلند آزمون بزرگی است، پیروزی جبهه مردم گسترده مخالف ویلدرز و پیروزی چپها می تواند تأثیری ویژه بر روند انتخابات آتی کشورهای فرانسه و آلمان داشته باشد.

مضاف بر این که به هر حال تا لحظه اعلام نتایج هم ممکن است پیش بینی ها درست از کار درنیابند. جزء دیگری از این قسمت می تواند متوجه دشواریهای تشکیل کابینه و سناریوهای ممکن شود. مهمترین وجه، پرداختن به اثرات احتمالی این نتایج در عرصه اروپائی و سپس جهانی است: برخپها "آرزومندان" فروپاشی اتحادیه اروپا را در آینه پیروزی ویلدرز پیش بینی می کنند، برخپها باز آرزومندان "آغاز پایان" ویلدرز و گرایش به راست و برآمد چپ را پیش بینی می کنند و برخپها، گزینه "ترمز در بسط اتحادیه و روی آوردن به" غلیظ کردن رنگ ملی "در تعادل میان ملی یا اروپائی؟" را.

«جهانی دیگر، جهانی بهتر» ممکن است، اگر متحداً تلاش کنیم

چالش‌های انتخابات پارلمانی هلند

بهرور فدائی - جمشید راد



تا کمتر از یک هفته دیگر شهروندان هلند برای انتخاب پارلمانی جدید به پای صندوق‌های رای خواهند رفت. در پی نتایج دو فراندوم/انتخابات جنجالی سال ۲۰۱۶، ابتدا فراندوم در انگلیس و پیروزی طرفداران خروج از اتحادیه اروپا و سپس انتخابات در آمریکا که منجر به ظهور رئیس جمهوری پوپولیست شد، انتخابات هلند اولین میدان محکی است که به گفته بسیاری می‌تواند نشانه‌ای از ادامه یا توقف روند تضعیف اتحادیه اروپا یا پتانسیل رشد نظرات پوپولیستی در اروپا را به دست دهد. با در نظر داشت دو انتخابات پیش رو در دو کشور مهم اروپایی، ابتدا فرانسه و سپس آلمان، برآوردی از چگونگی ادامه این روند اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. از همین رو و در اتفاقی غیر معمول شاهد پوشش گسترده رسانه‌های جهانی از انتخابات هلند می‌باشیم.

نظام سیاسی هلند دموکراسی سلطنتی پارلمانی است. پارلمان (یا مجلس سفلی) از ۱۵۰ کرسی تشکیل شده که با روش تناسبی در یک حوزه انتخابیه سراسری توسط مردم برگزیده می‌شوند. به طور سنتی مقام نخست‌وزیری به رهبر حزبی می‌رسد که بیشترین آرا را در انتخابات به دست آورده باشد.

انتخابات هلند بنا به تاریخ، فرهنگ و فضای سیاسی حاکم بر این کشور مختصات خاص خود را دارد.

همان گونه که سیستم انتخابات نیز در این کشور از ویژگی خاص خود برخوردار است؛ سیستمی که در آن نبود مانعی به نام حد اقل آرا امکان ظهور و نمایندگی احزابی تک موضوعی و ایده‌هایی حتی غیر متعارف را فراهم کرده است، نمونه آن دو حزب مدافع حقوق حیوانات و حزب افراد بالای ۵۰ سال، که در پارلمان صاحب کرسی اند. در این دوره از انتخابات ۲۸ حزب و گروه وارد عرصه رقابت شده‌اند. تشکیل دولت در هلند معمولاً ائتلافی است. به این معنا که پیش نمی‌آید که یک حزب حائز اکثریت مطلق شود.

تاریخ سیاسی هلند پس از جنگ جهانی دوم با قدرت گرفتن ساختار حزبی متکی بر نیروهای اجتماعی انسجام یافت. حزب دمکرات مسیحی سالهای متمادی آرا و منافع کشاورزان، دامداران و دیگر اقشار سنتی هلند را نمایندگی می‌کرد. با اوج گرفتن فشار و اعتراضات اقشار مدرن شهری (کارگران، اقشار میانه و...) و فعال شدن در عرصه سیاسی، حزب سوسیال دمکرات هلند در میدان سیاسی این کشور قدرت گرفت و برای چندین دهه به یکی از دو حزب قدرتمند تبدیل گردید.

با پایان دوران جنگ سرد و تضعیف شدن احزاب چپ، بحران هویت گریبان حزب سوسیال دمکرات هلند را نیز گرفت. این حزب در یک پروسه گام به گام از خواستگاه خود فاصله گرفته و رسالت گذشته را برای خود قائل نبود. صورتی که در ائتلاف با احزاب راست بسیاری از قوانین حمایتی را، که خود در بوجود آمدن آنها نقش داشت، تغییر دادند. این چرخش فکری به ریزش نیروی وسیع اجتماعی حزب سوسیال دمکرات منجر شد و قدرت و نیروگیری چند نیروی چپ مختلف را ممکن ساخت (حزب سوسیالیست، حزب چپ سبز). همچنین بر اثر تحولات سیاسی - اجتماعی یکی دو دهه اخیر، حزب دمکرات مسیحی نیز تضعیف شده و شرایط رشد احزاب لیبرال و راست میانه فراهم گردید.

در نگاهی کلی به سهم افکار سیاسی از دایره قدرت، از زمان پایان جنگ جهانی دوم ۲۸ انتخابات در این کشور برگزار شده، که در نتیجه حزب دمکرات مسیحی ۲۰، حزب لیبرال ۱۵، سوسیال دموکرات ۱۴ و حزب سوسیال - لیبرال ۷ بار امکان حضور در دولتی ائتلافی را پیدا کردند.

تصویری از زمین بازی سیاست در هلند (با هفت بازیگر اصلی):



روند انحصاری ائتلاف و تشکیل دولت بین این چهار نگرش سیاسی تا سال ۲۰۰۲ ادامه پیدا کرد. در جریان انتخابات سال ۲۰۰۲ نیروهایی جدا شده از احزاب همیشه در قدرت با شعار نمایندگی کردن اقشار پایین جامعه و همه کسانی که خواست‌های خودشان را برآورده

چالش‌های انتخابات ...

ادامه از صفحه ۱۹

شده نمی‌دیدند، با طرح شعارهای پوپولیستی یا به میدان گذاشتند. خارجی ستیزی، محدود کردن ورود و فعالیت مسلمانان، بازگشت به شرایط پیش از قرارداد ماستریخت شعار مرکزی این جریان بود. سقوط و دوران عدم ثبات در میدان سیاست هلند انجامید. روندی که به مدت ده سال ادامه پیدا کرد.

با ترور رهبر آنان پیم فورتن (توسط یک فعال محیط زیست) طیف وسیعی از ناراضیان جذب این نیرو شدند. با پیروزی این گروه در انتخابات و در ائتلافی با حزب لیبرال و دموکرات مسیحی دولتی دست راستی تشکیل شد. ائتلافی که پایدار نماند و کوتاه زمانی بعد بخاطر اختلافات داخلی به تشکیل شد. ائتلافی که پایدار نماند و کوتاه زمانی بعد بخاطر اختلافات داخلی به سقوط و دوران عدم ثبات در میدان سیاست هلند انجامید. روندی که به مدت ده سال ادامه پیدا کرد.

از سال ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۲ همه کابینه‌ها در میانه راه استعفا دادند و هیچ کدام نتوانستند دوره چهارساله دولت را تکمیل کنند. تنها در همین سال‌ها پنج انتخابات برگزار شد. جالب این که دو حزب لیبرال و دموکرات مسیحی در سال ۲۰۱۰ نیز دوباره دولتی ائتلافی را با حمایت جریان پوپولیستی (این بار با رهبری خرت ویلدرز) تشکیل دادند، که سرنوشت بهتری از سال ۲۰۰۲ نصیبشان نکرد.

طبق نظرسنجیهای جدید حزب (راست افراطی) آزادی با رهبری خرت ویلدرز پس از حزب لیبرال هلند بیشترین کرسی را در انتخابات از آن خود می‌کند. در الویت بندی این حزب حل بحران اقتصادی، بیکاری و دیگر مشکلات جامعه هلند جایی ندارند و شعار اصلی آن محدود کردن مسلمانان و پایان دادن به قوانین مهاجرتی کشور است؛ برنامه‌ای که مورد پذیرش بخشی از افشار پایین و عوام جامعه واقع شده که مسبب همه نابسامانیها را مهاجران در کل و مسلمانان بطور اخص می‌دانند.

با شروع مبارزات انتخاباتی، حزب لیبرال و دیگر احزاب راست تلاش دارند تا سوار بر شعارهای حزب آزادی بخشی از رأی دهندگان این حزب راه سوی خود جلب کنند و از تعداد کرسیهای احتمالی آن بکاهند. این نکته نشاندهنده شرایط پس از انتخابات است، که دولت بعدی، علیرغم رشد نسبی دیگر احزاب چپ و میانه ولی به خاطر این که حزب سوسیال دموکرات بخش عمده ای از کرسی های خود را از دست خواهد داد، امکان تشکیل دولتی چپ یا حتی چپ میانه ممکن به نظر نمی‌رسد، فضا برای تشکیل یک دولت راست میانه فراهم است.

رویکرد احزاب با دوره های قبلی تفاوت دارد. بعضا تحت تاثیر برنامه حزب آزادی قرار گرفته و به یکی از چالشهای انتخاباتی منجر گردیده است. با توجه به کاهش تبعات بحران اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ آغاز گردید، شعار تعدیل اقتصادی این بار کاهش یافته و اکثر احزاب با توسعه حمایت اقتصادی از افشار کم درآمد و میانه سعی در جلب آرای رای دهندگان را دارند. شرایط حاکم بر مبارزات انتخاباتی، احزاب چپ را اسیر شرایط نموده بصورتی که بدنال فضای ایجاد شده می‌دوند و قادر نیستند که روندها را در دست بگیرند، بخش عمده نیروهای اجتماعی که بدنال احزاب راست افراطی افتاده اند و برآورده شدن مطالبات خود را در برنامه آنها می‌جویند، نیروی تاریخی احزاب چپ اند. تمامی شواهد نشان دهنده آن است که پس از فرو پاشی "سوسیالیسم واقعا" موجود، احزاب چپ هنوز خود را بازیافته اند. علی‌رغم این که با انباشت مطالبات افشار مختلف مواجه ایم و احزاب راست نه می‌خواهند و نه قادر به حل مشکلات اند، احزاب چپ نتوانسته اند خواسته های نیروهای اجتماعی را سازماندهی کرده و سمت و سو بدهند.

روند نارضایتی ناشی از بی توجهی و عدم پاسخگویی به خواسته های جامعه و پرهیز از تغییرات لازمه، در طول سالها منجر به تبدیل این نارضایتی ها به نگرانی و در بخشی از جامعه به عصبانیت رای دهندگان شده است. که نمود آن را در انتخابات می‌توان شاهد بود. نارضایتی که در همه بخشها ضرورتا به مسائل اقتصادی برنمی‌گردد، بلکه بهبود کیفیت زندگی و روابط درون جامعه را خواستار است.

در این دوره از انتخابات و با کوچک و حتی نصف شدن میزان رأی سه حزب عمده، فضایی برای رشد دیگر احزاب و افکار فراهم آمده است. در کنار گفتمان منفی و نظرات پوپولیستی و محافظه کارانه، شاهد گفتمان مثبت و مترقی نیز هستیم. از جمله جلوگیری از روند تضعیف اتحادیه اروپا، اولویت بخشی به حل مشکلات محیط زیستی و گرم شدن کره زمین.

آدرس پستی:

L.G.e.v

Postfach 260268

50515 Köln

Germany

شماره حساب بانکی:

L.G.e.v

دارنده حساب بانکی:

۲۳۴۴۲۰۲۲

شماره حساب:

۳۷۰۵۰۱۹۸

کد بانک:

نام بانک:

Stadtsparkasse Köln-Bonn

IBAN: DE33 37050198 0022 442032

SWIFT-BIC: COLSDE33

بولتن کارگری شماره ۱۷۶

تحلیل هفته: تجمعات معلمان: همبستگی با محرومان، دفاع از حقوق مدنی

از تجربه دیگران: نقش فدراسیون اتحادیه های کارگری در گفتمان اجتماعی

دیگر کشورها: مخالفت سندیکاهای کلمبیا با ورود این کشور به OCDE

از جهان کار: قرارداد اجتماعی و آینده کار - ۲

اندیشه: جعفر عظیم زاده: فقر و فلاکت میلیون ها کارگر، هیچ کارگری سر سازش ندارد

ترجمه منتخب: سازماندهی و بیکار علیه استثمار و تبعیض

گزارش: برخورد خشونت‌بار با کارگران شرکت واحد

گروه کار کارگری سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

آدرس تماس با پست الکترونیک: karrooznamehi@gmail.com